

فصل چهارم

بعد از خشم

«مشکل، حکومت نیست. راه حل، دولت نیست. ما مردم امریکا، خود راه حل هستیم... و در قرن جدید نیازمند یک ایده جدید مسؤولیت پذیری می باشیم.

کاری هست که باید به انجامش برسائیم، کاری که دولت به تنهایی قادر به انجام آن نمی باشد... ما و هرکدام از ما، در مسیر خودمان، باید شخصاً مسؤولیت پذیر باشیم...»

ما ملت امریکا را با تصویری جدید از حکومت، حسی جدید از مسؤولیت و روحی تازه از تعاون، زنده نگه خواهیم داشت. وعده ای را که در سرزمینی جدید دنبالش بودیم. دوباره در سرزمینی از وعده های نوین خواهیم یافت... خیابانهایمان پرخواهدشد از صدای خنده کودکانمان، چرا که دوباره همسایگان ما در امنیت به سرخواهند برد.

هرکس که قادر به کارکردن باشد، کار خواهد کرد. طبقه زیر خط فقر امروز، طبقه متوسط رو به رشد فردا خواهد بود، که بخشی از طبقه متوسط رو به رشد آینده می باشد.»

رییس جمهور کلینتون،

دومین خطابه افتتاحیه،

ژانویه ۱۹۹۷

«ما آخرین نسل از یک تمدن قدیمی و اولین نسل از تمدنی
جدید می‌باشیم. بیشتر آشفتگی شخصی، ناراحتی فکری و
سردرگمی ما می‌تواند ریشه در تضاد درونی ما و مؤسسات
سیاسی ما داشته باشد.»

آلویس^۱ و هایدی تافلر^۲،

ایجاد یک تمدن جدید

1. Alvin Toffler

2. Heidi Toffler

«مشکلات اخلاقی و ایالات متحده خشم»

اعتبار بیل کلینتون مقدم بر خود او بود. معمولاً هم این طور است.

یک شب گرم در تابستان ۱۹۹۱، گروهی از روزنامه‌نگاران و کارمندان حزبی که برای برکنار کردن جورج بوش به رقابتهای دموکراتیک متوسل شده بودند، در کافه‌ای در "ایووا"^۱ گرد هم آمده بودند تا هنگام نوشیدن آبجوی سرد، در مورد مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آینده گفتگو کنند.

یکی از خبرنگاران سیاسی در مورد کاندیدای مورد بحث ما (یعنی "پاول تونگاس"^۲) گفت: «تونگاس نمی‌تواند از عهده‌اش بر بیاید، اما کلینتون شاید». یکی از کارمندان حزب دموکرات، پوزخندی زد و گفت: «کلینتون؟! همان فرمانداری که مشکل جنسی دارد؟» کافه از صدای خنده آن جمع دوستانه گزارشگران و کارگزاران سیاسی منفجر شد چرا که همگی شایعه‌ها و داستانهایی که در پس این «حسن شهرت»، درباره روابط نامشروع جنسی وجود داشت را شنیده بودند. هفت ماه دیگر لازم بود تا بیشتر امریکاییهایی که در سوی دیگر شکاف اطلاعاتی قرار داشتند، دلایل شادمانی را درک کنند.

تا اواسط سال ۱۹۹۱ بیل کلینتون تا حدود زیادی در خارج از ایالت خود (آرکانزاس) ناشناخته بود. اما ۶ ماه بعد مسایلی چون افتضاحات جنسی و سؤالاتی که در مورد امتناع وی از شرکت جستن در جنگ ویتنام و استفاده‌اش از ماری جوانا پیش آمد؛ همه را مطمئن ساخت که به زودی، نامش در ایالات متحده بر سر زبانها خواهد افتاد. چند ماه بعد، او به ریاست قدرتمندترین تشکیلات سیاسی جهان انتخاب شد.

وی مردی با استعداد، پرنرزی و با روحیه بود، اما با شخصیتی ضعیف، وارث مشکلات خشم ملت امریکا و به خصوص - بنا به گفته خودش - مسؤول ایجاد یکپارچگی و جلوگیری از

1. Iowa

2. Paul Tsongas

نفاق در امریکا شد. اما آیا کلیتون از عهده این کار بر می آید؟ آیا کسی می تواند در هزاره جدید دوباره ملت امریکا را با یکدیگر و با سیستم دولتی پیوند دهد؟

وظیفه رهبر سیاسی، بهره گیری از قدرتهای لینکلن و یا روزولت می باشد. رهبری سیاسی نیازمند اصلاحات سیاسی و اجتماعی است که توأم با نوعی تجدید حیات معنوی و وظیفه شناسی دولت فدرال و همچنین مردم امریکا، در زمانی است که کلیتون آن را «طلوع قرنی» دیگر و «زمان انتخابی دیگر» می نامد.

قبل از هرگونه حدس و گمان درباره آنچه که امریکاییها ممکن است واقعاً برای آینده خود، با بینشی عمیق نسبت به متحدین امریکایی، انگلیسی، اروپایی و بیشتر کشورهای دیگر انتخاب کنند، شناخت محدودیتهای رییس جمهوری کلیتون دارای اهمیت می باشد.

ممکن است بیان این مطلب که بیل کلیتون «قویترین مرد جهان است» صحیح باشد، اما واقعیت این گونه نیست. بزرگترین شانس سیستم نامنجم دولتی امریکا این است که «قویترین مرد در جهان»، در قدرتش محدودیتهای بسیاری دارد که البته یک رییس جمهور امریکایی در زمان صلح، نمی تواند بسیار قدرتمند باشد. در مورد بیل کلیتون آن قدرت به طور گسترده ای توسط این حقیقت ساده، اما آزار دهنده که آقای کلیتون و همسرش رهبران روشنائی بخش، برای خشم ملت امریکا شده اند، رو به کم رنگی نهاده است.

علی رغم برنامه های موفقیت آمیز اقتصادی - همچون کاهش کسری بودجه، ایجاد بی سابقه ۱۱ میلیون شغل جدید (در عرض ۴ سال) و وعده ایجاد بودجه متعادل تا سال ۲۰۰۲ - همچنان کلیتونها مورد تفر عده محدودی از خشمگین ترین امریکاییها که از شکست خوردگان سیاسی جدا هستند، می باشند.

البته این موفقیتها هیچگونه مشکلی برای متفران کلیتون ایجاد نمی کند، چرا که بیل و هیلاری کلیتون نمی توانند تنها دنباله رو سیاستهای غلط باشند. آنها عملاً اشاعه گر انحطاط اخلاقی می باشند.

کلیتونها که بنا به گفته های "نیوت گین گریچ"، از نظر بعضی، «دشمن عامه مردم امریکا» محسوب می گردند، با به دوش کشیدن رنج نسل کاملی که در دهه ۶۰ براندازی نظم قدیم را آغاز نمود، توانستند کاخ سفید را در دهه ۹۰ تسخیر نمایند و اکنون در آستانه ورود به سال ۲۰۰۰

مسئول خشم و عصبانیت ملت امریکا هستند.

در سال ۱۹۹۲ کلینتونهای جوان «امید» و «تغییر» را وعده دادند و در عوض در سال ۱۹۹۳، شکست آنها در بهبود خدمات بهداشتی و درمانی، مسایل جنسی موجود در ارتش و ناکارآمدیهای سیاستهایشان در اداره کاخ سفید، منجر به درک این مطلب شد که آنها در ایجاد نظم نوین جهانی، موفق نبوده‌اند.

آنچه که آنها انجام داده بودند، بی قانونی عجیبی بوده که منتقدان محافظه کار از آن به عنوان بر سر قدرت آمدن یک ضد فرهنگ بی کفایت و بی ارزش دهه ۶۰ یاد کردند. نسلی از امریکاییها که هیتلر و استالین را شکست داده و مؤسس طبقه متوسط امریکایی بودند نسلی از هیپیها، موسیقی راک و ایده‌های هیپی در دهه ۶۰ را جانشین خود ساخت.

در آگوست ۱۹۹۲ «مارلین»^۱، (همسر معاون رییس جمهور «دان کوایل»^۲) آخرین حربه را به کار برد. او خطاب به انجمن جمهوری خواه دلسرد و بی روحیه در «هوستن»^۳، با استفاده از بیانیه «پت بوکانان»^۴ تحت عنوان «جنگ فرهنگی»، کلینتون را قاطعانه دشمن خواند.

خانم کوایل گفت: «هرکسی نمی تواند معتاد و شورشی رانده شده از اجتماع بوده، در انقلاب جنسی شرکت کرده و از شرکت در جنگ گریزان باشد.»

این اختلافات نسلی و جریان پنهان جنگ فرهنگی در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶ دوباره مطرح گردید و تا پایان دوره ریاست کلینتون نیز همچنان ادامه خواهد یافت.

در جایی دیگر سناتور باب دال خطاب به ملت امریکا چنین گفت: «این وهن به ملت است که در حکومت کلینتون گروهی از اشخاص سرشناس که هیچگاه تکاملی پیدا نکردند، کاری انجام ندادند، هرگز جانفشانی نکردند، رنج نبردند و چیزی نیاموختند، قدرت آن را بیابند که از دسترنج شما برای به اجرا گذاردن برنامه‌های نامشخص و سودجویانه خود استفاده کنند.»

سناتور دال به روشنی، خشم پدری را بیان نمود که از فرزند نوجوانش، می خواهد اطاقش را تمیز کند، تکالیفش را انجام بدهد و موهایش را کوتاه کند.

این سخنان گفتگوهایی بوده است که در خلال دهه ۶۰، در خانه‌های امریکاییها و در میان

1. Marlyn
3. Houston

2. Dan Quayle
4. Pat Buchanan

نسلی که از شرکت در جنگ ویتنام اجتناب می‌ورزیدند و نسلی که خواهان اعزام آن به جنگ بودند، رایج بوده است.

خشم ملت امریکا نسبت به بیل کلینتون قابل درک بود، چرا که او از نسلی بوده که تجربیات شخصیت‌سازش، نه در پوشیدن لباس نظامی و داشتن روحیه مبارزه‌طلبی (در "آنزیو"^۱ یا "گودال کانال"^۲) بلکه در خوشگذرانی کردن و پوشیدن شلوارهای پاچه‌گشاد در "هایت اشبری"^۳ بوده است.

این نکته بسیار تعجب‌آور است، که کلینتون دوباره بتواند اعتماد مردم را به مؤسسات دولتی جلب نماید و خشم سیاسی امریکاییها را فرونشاند، در حالی که خود در عمل کردن آرزوهایش که یکی از آنها اعتماد است، بسیار ضعیف به نظر می‌رسد. این امر آسان نیست، حتی ممکن است امکان‌پذیر نیز نباشد.

ریاست جمهوری کلینتون با مسایلی بالاتر از کلمات خشن و ترور شخصیت مواجه بوده است. آنچه این دولت را تهدید می‌کند ترور و خشونت واقعی است. پس از بمب‌گذاری اوکلاهاما سیتی، کلینتون اولین رئیس‌جمهوری بود که به دلایل امنیتی، عبور و مرور در خیابان پنسیلوانیا را متوقف ساخت.

از جمله نگرانیهای سرویس سرّی امریکا، ترس از ترورهای مهم داخلی و خارجی می‌باشد، چرا که آنها کاملاً بر این امر واقف هستند که بمب‌گذاری در مکانی به وسعت اوکلاهاما در دروازه کیلومتری شمال غربی کاخ سفید، می‌توانست بیشتر مراکز مهم کاری در کاخ سفید را فلج کند. کاخ سفید کلینتون در حقیقت، چندین بار مورد حمله قرار گرفته است. یک‌بار مردی با اسلحه کلاشینکف، چند گلوله به سمت کسی که فکر می‌کرد کلینتون است شلیک کرد. اگر چه که قسمت غربی کاخ سفید توسط گلوله‌هایی با سرعت بالا مورد حمله قرار گرفته بود، اما کسی مجروح نشد.

یک‌بار هم در نیمه‌های شب، یک هواپیمای کامیکا به حومه جنوبی کاخ سفید وارد شد و با حرکت شیرجه‌ای قصد بمباران کاخ را داشت که با درخت مگنولیا که در کنار پنجره اتاق خواب

1. Anzio

2. Guadalcanal

3. Haight Ashbury

رییس جمهور قرار داشت برخورد کرد و خلبان آن کشته شد.

هر رییس جمهوری جهت کسب موقعیت سیاسی، عصبانیت و خشم دیوانه‌وار را به جان می‌خرد. کندی ترور شد، به ریگان تیراندازی شد، فورد مورد حمله قرار گرفت. نیکسون مورد نفرت مردم واقع شد. به خصوص پس از واقعهٔ واترگیت و جانسون مورد نفرت مخالفان جنگ ویتنام قرار داشت.

بنا به پیشنهاد هری ترومن، اگر کسی در واشنگتن احتیاج به یک دوست داشته باشد باید «یک سگ» بخرد.

نظر دادن دربارهٔ بیل کلینتون که بیش از اندازه با تنفرهای شخصی مواجه است، در قرن جدید آسان نمی‌باشد. از نظر فمینیست‌های دهه ۶۰، دشمنان بیل کلینتون نه شخصی بلکه سیاسی هستند. او و همسرش نشانه‌های «نسل بد» می‌باشند که در مخالفت با «نسل خوب» که در جنگ جهانی دوم پیروز شدند از شرکت در جنگ ویتنام امتناع ورزیدند.

سرانجام امریکا در انتخابات ۱۹۹۲، با کنارگذاشتن نسل قدیم، نظام قدیم و عادات فکری قدیم، رویه خود را تغییر داد. تعجب‌آور نیست که این تجربه خوبی برای بسیاری از شهروندان امریکایی نبود.

«گری آلد ریچ»^۱ یکی از آنها بود. آلد ریچ که یکی از مأموران اف.بی.آی بود در کاخ ریاست جمهوری بوش به کار گماشته شد و برای مدتی هم در زمان کلینتون به کار خود ادامه داد. او که به گونه‌ای آشکارا از کلینتونها، سیاست، شخصیت و طرفداران آنها متنفر بود، با نوشتن کتاب عجیب خود تحت عنوان **موقفیت نامحدود** به گونه‌ای خصمانه، به بازگویی نواقص تازه واردان به کاخ سفید پرداخت.

بنا به گفتهٔ او، طرفداران کلینتون کثیف، نامرتب، مو بلند و بی‌نظم بودند. بعضی از مردها، گوشواره به گوش داشتند و بعضی از خانمها پیراهن‌های نامناسب کوتاه می‌پوشیدند و بنا به ادعای او حتی بعضی از این خانمها لباس زیر هم بر تن نداشتند. (اگر چه او، در مورد اینکه آیا تفتیش لباس زیر، از وظایف مهم او در اف.بی.آی بوده یا نه، چیزی بیان نکرده است).

یکی از نکته‌های بسیار بارز در کتاب آلد ریچ، گزارشی است در مورد یک مأمور دیگر اف.بی.آی که به او گفته بود، باید طرفداران کلینتون را از پیشینه‌های قبلیشان بشناسد و سپس برای مفهوم شدن گفته‌اش، یکی از سرودهای جنبش ضد جنگ ویتنام را برایش خواند که:

«بکشید خوکها را، "هو چی مینه"^۱ و "ویت کنگها"^۲ پیروز خواهد شد. آری آنها این‌گونه هستند. اینها همان‌هایی هستند که در گذشته، ما آنها را دستگیر می‌کردیم.»

شکی هم نبود که آنها این‌گونه بودند. کاخ سفید کلینتون، همان‌گونه که او قولش را داده بود «مانند امریکاست» به گونه‌ای که از هر قوم، نژاد و گروه اجتماعی در آن یافت می‌شود. ولی یک استثنا آشکار وجود دارد. سربازان قدیمی ارتش که در هریک از دوره‌های نظام قدیمی حکومت ۵۰ سال گذشته امریکا وجود داشته‌اند، به گونه‌ای آشکار مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند. با وجود این، طرفداران کلینتونها، آنها را ایده‌آل‌ترین رهبران دهه ۶۰ می‌دانند، چرا که دارای حس آزادی، فعالیت اجتماعی، حقوق مدنی و برابری سیاه و سفید هستند. اما به عقیده مخالفان آنها که آقای آلد ریچ و طرفداران جنگ فرهنگی شامل آنها می‌شوند، حکومت کلینتون چیزی بیشتر از یک پیروزی بر آنچه که آنها در طی سی و یا پنجاه سال گذشته در نظام قدیمی، علیه آن مبارزه کرده بودند، به حساب می‌آمد.

دشمنان داخلی، مخالفان فرهنگ، چپ‌گرایان، موبلندها، مصرف‌کنندگان مواد مخدر، طرفداران روابط بی‌حد و حصر و عشق آزاد. از نظر آنها کلینتونها راه حلی برای خشم امریکا نیستند، بلکه خود منشاء آن هستند. آنها مأمورانی هستند که نشانه‌های سقوط فرهنگی می‌باشند.

"مایکل بارون"^۳ که یک مفسر سیاسی است می‌گوید: «این اقتصاد نیست بلکه فرهنگمان است که در حال فروپاشی است.» بارون، همچون بیشتر محافظه‌کاران امریکایی، کاملاً می‌داند که این فروپاشی چه هنگام حاصل شده است. (دهه‌های ۶۰ و ۷۰).

او اظهار می‌دارد: «بیشترین خرابی فرهنگی در سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۸۰ بوده است. در طی ۱۵ سال، رشد جنایت در امریکا سه برابر شده است. استفاده از مواد مخدر به حد وافر افزایش

1. Ho chi Minh

2. Viet cong

3. Micheal Barone

یافته، درصد نوزادهای نامشروع نسبت به کل نوزادها در سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۰، ۱۳۹ درصد افزایش داشته و درصد کل بچه‌ها در زمان صلح از ۴ درصد در سال ۱۹۶۵ به ۱۲ درصد در سال ۱۹۸۰ افزایش یافته است.»

به عقیدهٔ بارون، این سقوط فرهنگی یک اتفاق نبوده است بلکه بنا به گفتهٔ او نتیجه سه نظریه واقعاً اشتباه می‌باشد، که هر سه نظریه مورد حمایت لیبرال‌های دهه ۶۰ که متعلق به نسلی با فرزندان زیاد هستند - قرار گرفته بود. هر سه این نظریه‌ها در دههٔ ۹۰ به نهایت خود رسیده و می‌توانند به گونه‌ای به یکدیگر پیوند بخورند که حتی خشمگین‌ترین محافظه‌کاران نیز، بیل کلیتون را، هم به عنوان یک مرد و هم به عنوان یک رییس‌جمهور بپذیرند.

اولین نظریه اشتباه چیزی است که بارون آن را «رهایی از استانداردهای تعیین شده» می‌نامد که به زبان دههٔ شصتی‌ها: «کار خودت را انجام بده» می‌باشد. نه تنها قوانین زندگی امریکایی تغییر نکرده است، بلکه اصلاً قانونی وجود ندارد.

دومین نظریه به عقیده بارون: «ترجیح دادن مسایل گنگ به مسایل واضح و روشن می‌باشد، در موقعیتهای متفاوت فرمهای متفاوت برای درست یا غلط بودن وجود دارد و هیچ چیز مطلقاً وجود ندارد».

از دیگر اصول اخلاقی متغیر به بیان دههٔ شصتی‌ها این است که: «اگر کاری به نظرت خوب می‌آید، آن را انجام بده». ناراحتی روانی - سیاسی و فساد اخلاقی - فکری کلیتون، دقیقاً از همین جا نشأت می‌گیرد.

سومین نظریه «برخورداری از اقتصاد و نتایج شخصی مورد علاقه» می‌باشد، به عبارت دیگر، خودخواهی «نسل من»، که خود را شایسته رشد و تعالی می‌داند نمونهٔ مشخصی از این بینش است.

بدون ذکر نام کلیتونها، بارون به نسلی از مردها اشاره می‌کند که از جنگیدن برای کشورشان، همان گونه که پدرانشان جنگیده بودند طفره رفتند و گروهی از خانمها که نتوانسته‌اند همانند مادرانشان در تربیت فرزندانشان مفید باشند اشاره می‌کند. دقیقاً می‌دانیم منظور او چه کسی است اما گله و شکایت در این مورد است که، بیل و هیلاری میانسال دهه‌های ۹۰، مناسب رهبری نمی‌باشد و باور این که آنها همچون نوجوانان ۳۰ سال پیش و یا همچون اغلب نسل

سرکش دهه ۶۰ بوده‌اند، امری مبهم و دور از ذهن می‌نماید.

اگر بخواهیم از نقطه نظر گرفتاری فکری کلیتون، با مسایل برخورد کنیم، خواهیم دید که موضع محافظه‌کارانه او در برابر جرم، حمایتش از حکم مرگ، اصول محافظه‌کارانه مالی و جدیت او در برقراری آرامش؛ دولت او را سنبل ضد فرهنگ دهه ۶۰ نمی‌سازد بلکه آن را بسیار دورتر از این نقطه نظر قرار خواهد داد.

در عوض، در بدترین حالت ممکن، دولت کلیتون نمایانگر پیروزی فرهنگ قربانی‌هاست. دولتی که هرگز با ایده‌آل‌های ساده‌لوحانه هیپی‌ها سازگاری نداشته است. ولی مطابق با ارزشهای خودخواهانه حقوق‌دانان است که در شروع یک هزاره جدید با یک میلیون دادستان در کشوری طراحی شده است.

سه نظریه مایکل بارون، بی قانونی، بی وجدانی و حس خودخواهانه داشتن را هدف گرفته و دقیقاً به شرح این مسأله می‌پردازد که چرا در امریکا حکومت قانونی، در اصل تبدیل به حکومت حقوق‌دانانی شده است که مستقیماً از سوی کاخ سفید تعیین می‌گردند.

نکته مورد بحث صرفاً مواجه شدن کلیتون با رقابتهای قانونی، درباره داشتن روابط نامشروع با "پائولا جونز"^۱، (کارمند ایالت آرکانزاس) و یا در مورد موضوع وایت واتر نمی‌باشد، بلکه موضوع این است که دولت کلیتون همواره، مانند گروهی از وکلا عمل می‌کند که از موکل خود دفاع می‌کنند، نه مانند رهبران سیاسی برای ایجاد تصویری خیالی از حکومت، برای جلوه دادن آینده امریکا.

"جاناناتان سویفت"^۲ به قهرمان خود این امکان را می‌دهد تا تعریفی مشترک از ویژگی‌های حقوق‌دانان در سفرهای گالیور داشته باشد. آنجا که گالیور می‌گوید: «در میان ما جامعه‌ای از مردان وجود داشتند که طبق آنچه که به آنها گفته شده بود، جوانی‌شان را با استفاده از کلمات بسیاری، در هنر اثبات این هدف که: «سیاه، سفید است و یا سفید، سیاه است گذراندند».

از نظر چنین جامعه‌ای، بقیه مردم برده هستند. او می‌توانست به همین سادگی به توصیف دولت کلیتون، یا بیشتر نخبگان حقوقی - سیاسی، که بر واشنگتن حکم می‌رانند، بپردازد.

دوباره، از این لحاظ، ناسزای مرسوم می‌را که از جانب خشمگین‌ترین امریکاییها به کلیتون وارد می‌شود را در نظر بگیرید.

طبق آنچه که "گلن ویلبرن" از (اوکلاهاما) یا "راش لیمبو"، (مهمان گفتگوی رادیویی) یا میلیون‌ها امریکایی خشمگین، می‌گویند، این نوع برداشت موجب می‌شود که کلیتون به عنوان یک «فراری از خدمت سربازی، مصرف‌کنندهٔ ماری جوانا و زن باز» شهرت یابد. اینها اتهاماتی است که به هیپی‌ها وارد است.

حال دفاعیات کلیتون را در برابر این اتهامات در نظر بگیرید. او قبول دارد که ماری جوانا می‌کشیده، اما «دود آن را فرو نمی‌داده». از رفتن به خدمت سربازی اجتناب ورزیده، اما «فرار» نکرده بلکه می‌خواسته «قابلیت سیاسی» خود را حفظ کند. در ازدواجش مشکل داشته، اما هرگز واژه «زنا» را نپذیرفته است. او داشتن رابطه با "جنیفر فلاورز"^۱ - که آشکارا او را متهم به داشتن روابط نامشروع کرده است - را حاشا نموده و ملاقات با پاولا جونز (کارمند ایالات آرکانزاس) - که ادعا کرده کلیتون در سال ۱۹۹۱ در اطاق هتل در "لیتل‌راک" با او رابطه جنسی داشته است - را به یاد نیاورده است.

بیل کلیتون تنها فرمانده کل نیروهای مسلح نیست، بلکه رییس حقوقدانهای امریکا نیز می‌باشد. کشیدن ماری‌جوانا بدون فرودادن دود آن، بحثی است که تنها یک حقوقدان می‌تواند آن را با خونسردی عنوان کند. اجتناب ورزیدن از رفتن به خدمت و نه «فرارکردن» از آن، حقوقدانی کلاسیک می‌باشد.

یک اختلاف بدون آنکه واقعاً تفاوتی وجود داشته باشد و ارتکاب به زنا در روز روشن، اما بدون ذکر نام کسی، دور از ذهن می‌باشد. شگردی که تنها سیاستمداران و حقوقدانها از عهدهٔ آن بر می‌آیند.

این حقه‌بازی منجر به تکرار صفتی شد که اغلب امریکاییها در مورد حقوقدانها و بیشتر درباره بیل کلیتون به کار می‌برند: «او حقه‌بازی» است که با نفوذ روشهای حقوقی در سیاستهایش و ریاست جمهوری‌اش، به گونه‌ای آشکارا و بدون هیچ گونه پشیمانی خاطر، مرتب

درباره این مسأله که سفید، سیاه است و سیاه، سفید است بحث می‌کند.

او در حالی که دم از اصلاحات سیاسی می‌زند، صدها هزار دلار کمک نقدی به حزب دموکرات را از اهداکنندگانی که فنجانی قهوه در کاخ سفید خورده‌اند یا شبی را در اتاق خواب لینکلن گذرانده‌اند، می‌پذیرد. مالیاتها را افزایش می‌دهد، در حالی که صحبت از کاهش آنها می‌کند. به برقراری مجدد صلح و آرامش می‌پردازد در حالی که از مطالبی دم می‌زند که تا برقراری مجدد آن، بسیار فاصله است. او اصرار دارد که دوران شرکتها و ادارات بزرگ به پایان رسیده است. در حالی که از سوی دیگر تعداد زیادی شرکت و اداره کوچک و بزرگ را احداث می‌کند.

سایر سیاستمداران نیز همین شگرد را به کار می‌بندند، ولی نه به خوبی رهبر جامعه مردانی که جوانی‌شان را با کلماتی در اثبات این هدف که سیاه در حقیقت سفید است و یا سفید، سیاه هست، گذراندند، در این جامعه بقیه مردم برده می‌باشند.

حتی آنهایی که به تحسین ریاست جمهوری کلینتون می‌پردازند و یا حداقل او را بر دیگران ترجیح می‌دهند نیز این شخصیت حقه‌باز را شناخته‌اند. در بهترین حالت، این به آن معنی است که کلینتون همواره مشغول کوچک جلوه دادن جرمهای خود در برابر مردم امریکا می‌باشد. طوری که همواره از زیربار مسئولیت‌شانه خالی کرده و در ازای حکم جزئی تصویب سطحی، تقصیر کمی را متقبل می‌شود، به این معنا است که تمامی خصوصیات چون محبوبیت سیاسی، درایت و فصاحت که در کلینتون به وفور یافت می‌شود از بین رفته است. زیرا او حتی، کمتر از سیاستمداران بی‌صلاحیت، در نظر مردم مورد اعتماد است.

پس چه سرنوشتی در آینده، تحت رهبری کلینتون و یا جانشین او، در انتظار امریکا خواهد بود؟ راهی که آنها در پیش دارند را با استفاده از دو احتمال می‌توان روشنتر کرد: طرحهای خوب و بد، هر دو لزوماً پرمخاطره و مشکل هستند. اما آنها بیانگر طبیعت بی‌روح انتخاباتی است که امریکا در دهه آینده با آن مواجه است.

در طرح خوب، امریکا با متوسل شدن به بهترین رسوم قدیمی خود به یکپارچگی خواهد رسید. کار سخت، بردباری و شجاعت، امریکا را وارد هزاره جدید خود خواهد کرد.

رییس‌جمهور کلینتون (و یا جانشین او) احتمالاً از طریق سیاستهای حزبی، شبیه سالهای اولیه قرن ۲۰، رهبری دوره‌ای جدید را برعهده خواهد گرفت. اصلاح طلبان احزاب

جمهوری خواه و دموکرات - مانند: "سناتور مک‌کین"^۱ از "ایالات آریزونا" یا "سناتور کری"^۲ از "نبواسکا"، "سناتور فین‌اشتاین"^۳ از کالیفرنیا یا فرماندار "جورج دبلیو بوش"^۴ از تگزاس - در ایجاد تفاهمی جدید در سیاستهای معقول میانی امریکا کمک خواهند کرد.

آنچه را که رییس‌جمهور بیل کلینتون و دیگران آن را «مرکز حساس» نامیده‌اند همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند.

پیمانی جدید میان دولت امریکا و مردم منعقد خواهد شد. هدف اصلی این پیمان جدید، همان چیزی است که در وعده‌های انتخاباتی سناتور باب دال در سال ۹۶ بیان شد: «احیای رؤیاهای امریکایی» برای شهروندان عادی یا دادن این اطمینان که تمامی امریکاییها فرصت رشد و ترقی را پیدا خواهند کرد.

این نوع اصلاحات سیاسی که باعث ایجاد رقابت و افزایش پول می‌گردد این اطمینان را می‌دهد که مؤسسات دولتی اگر چه ممکن است مورد علاقه قرار نگیرند اما بار دیگر مورد پذیرش عموم مردم قرار خواهند گرفت.

این دو عامل، یعنی اتکا به اعانه دهندگان انتخاباتی که خواهان حمایت‌های گوناگونند و هم چنین نگرانی مداوم از انتخابات آتی، به معنای این است که اعضای کنگره عموماً هنگامی که پای رهبری به میان می‌آید فعال نیستند ولی فعالیت بیشتری در جانبداری دارند.

آنها به جای اینکه با خط مشی‌های غیرکاربردی - حتی در ظاهر پسندیده - پیش‌روند از جریان‌های سیاسی غالب، تأثیر می‌پذیرند.

اعضای کنگره از مبارزه در داخل حزب خود، در انتخابات مقدماتی و همچنین از مبارزه با حزب مخالف نگرانند. در نتیجه بسیاری از سیاستمداران امریکایی ترجیح می‌دهند، دیگران را از میدان به در کنند تا اینکه افکار عموم را متحول سازند. آنها با این ادعا که تابع نیازهای حوزه انتخاباتی‌اند، برای ضعف خود دلیل می‌آورند. در حقیقت آنها از این در هراس می‌باشند و تنها تابع افرادی هستند که تهدید به ایجاد دردسر می‌کنند یا پیشنهاد پول می‌دهند. این همه به نمایش مظاهرانه منشهای دروغین و اشنگتن منجر می‌شود.

1. Senator Mc Cain

2. Senator Kerry

3. Feinstein

4. George W. Bush

راه حل مردمی برای تمامی این مسایل، تصویب حداکثر دوره مجازی است که سیاستمداران را از کنگره فرضاً پس از دوازده سال برکنار می‌کند. راه حل جدید "پروفیسور کینگ" افزایش دوره نمایندگی کنگره تا چهار سال، به منظور فرصت دادن به نمایندگان مجلس برای تثبیت خود و همچنین کاهش تعداد انتخاباتی است که بر رأی دهندگان امریکایی تحمیل می‌شود.

"لیندون جانسون" در سال ۱۹۶۶ دقیقاً این مطلب را در خطابه خود عنوان کرد:

«کلینتون می‌تواند همین کار را برای تشکیل یک دولت کارآمد در قرن ۲۱ انجام دهد. یعنی دوره مجلس سنا از ۶ سال، به ۸ سال افزایش یابد، زیرا نیمی از اعضاء هر چهار سال بازنشسته می‌شوند».

انتخابات کمتر، کم هزینه‌تر و درعین حال اختصاصی‌تر خواهد بود. رأی دهندگان چه بسا به این مسأله علاقه‌مند می‌شوند و حتی چنانچه تصمیم بگیرند قادر خواهند بود سیاستمداران از کارافتاده را کنار گذارند.

در مسیر منتهی به سعادت، اصلاحات سیاسی فراگیر، حکومت دموکراسی را در امریکا احیاء می‌کند و قدرت بیشتری را به ایالات و از ایالات به جوامع محلی برمی‌گرداند.

برای آن دسته از خوانندگان امریکایی که اظهار می‌دارند، چنین اصلاحات فراگیری غیرممکن است، یک مسأله مهم وجود دارد و آن این است که، ایالات متحده که غالباً مزایای دموکراسی را به دیگر کشورها گوشزد می‌کند؛ آیا واقعاً به کشوری در حال توسعه و تشنه دموکراسی، نسخه دقیقی از سیستم حکومت امریکایی دهه ۹۰ را توصیه می‌کنید؟

سیستمی مملو از دلالتان سیاسی انگل، گروههای فشار متعصب، رأی دهندگان بی‌علاقه و انتخابات ریاست جمهوری، که به نظر می‌رسد تکمیل آن چهار سال به طول می‌انجامد و به صدها میلیون دلار نیاز دارد و یا ترجیح می‌دهید دموکراسی مطلوب امریکایی را که به ظاهر زیر آوار مدفون شده اما هنوز در جایی وجود دارد و ارزش مبارزه را دارد صادر کنید؟

اکثر امریکاییها به احتمال قوی، راغبترند که در دهه ۹۰ از ایده دموکراسی امریکایی دفاع کنند تا ذات فاسد آن. در این صورت چرا آنها باید به جای اصلاحات فراگیر و واقعی به چیزی کمتر بسنده کنند؟

به قول "وارن رادمن"^۱ (سناتور پیشین جمهوری خواه) مسأله این است که یکی از خصوصیات نامطلوب امریکاییان، گرایش آنها به تعلل است. برای گام نهادن در راه سعادت، مردم امریکا باید بدانند - آنچه آنکه اکثر آگاهانند - که موردی در نظام سیاسی آنها، به طرز خطیری اشتباه است. بنابراین باید متحد شده و آن را اصلاح کنند.

ما هنوز به دنبال احتمالات این بخش هستیم، اما شهروندان مستعد و ثروتمند ممکن است به این نتیجه برسند که می‌توانند با وجود نقاط ضعف سیاستمداران در واشنگتن، به رفاه دست یابند. در این راه در قرن ۲۱ صرفاً قدرتمندترین نظام اقتصادی جهان به جلو نمی‌تازد، بلکه این جریان تمامی کشورها را به دنبال خود می‌کشاند.

طبق ارقام اداره آمار - که در اوایل سال ۱۹۹۷ منتشر شد - تعداد امریکاییهایی که بین سالهای ۹۴-۹۵ در فقر زندگی می‌کردند، از ۳/۸۰۱ میلیون به ۳/۶۰۴ میلیون تقلیل یافته. فقط ۴۱ میلیون امریکایی فاقد بیمه درمانی اند که از سال پیش تغییری در آن حاصل نشده است. (حداقل بالا نرفته است).

گرچه درآمد متوسط خانوارهای عادی حتی مانند سال ۸۹ نبود اما اقداماتی می‌توانست به این منجر شود که امریکاییان کمتری از تحولات اقتصادی سریع عقب بمانند. برای مثال کلیتون می‌تواند به وعده خود عمل کند و تضمین دهد که هر کودک هشت ساله می‌تواند تا حد متعارف بخواند. هر کودک ۱۲ ساله می‌تواند با کامپیوتر کار کند و به اینترنت وصل شود و هر نوجوان ۱۸ ساله امکان ادامه تحصیل دارد.

هیچ فردی انتظار ندارد که ایالات متحده به رسوم متعارف خود پشت کند و از مالیات برای توزیع مجدد ثروت استفاده کند. اما راه منتهی به سعادت دولت، توسط بودجه تحصیلی، کمک هزینه تحصیل و قطع مالیات، به منظور کمک به امریکاییان کم درآمد، جهت یادگیری مهارتهایی که برای رسیدن به رفاه به آن نیاز دارند و هماهنگی آنها با اقتصاد، دانش را به طور گسترده‌تر رواج دهد. باورهای پسندیده، آزادی، فرصت، مسؤلیت شخصی و اشتراک از طریق کوشش میلیونها فرد که خواهان دست یافتن به رفاه هستند، ابراز وجود می‌کند. برای چگونگی

این امر کلیسای سیاه‌پوستان در تگزاس را در نظر بگیرید. کلیسای دهکده "ویندسور"^۱ در جنوب غربی هوستون شمالی؛ از نوع روحیه برتر امریکایی است که به موفقیت دست یافت. "کریبجون کالدول"^۲ واعظ خارق‌العاده کلیسا، یک شخصیت تحسین برانگیز است. او با اندام ورزشکارانه یک بازیکن بسکتبال می‌باشد. او کلیسای عظیم خود را با استفاده از روشهای تجاری که از یک بانکدار در وال استریت آموخته بود، با ۱۰ هزار عضو، از یک اجتماع کوچک ساخت.

او می‌توانست به عنوان یک مرد سیاه‌پوست جوان و با استعداد، در قلب نظام سرمایه‌داری میلیونها دلار درآمد داشته باشد، ولی به جای آن تصمیم گرفت نه تنها روح انسانها را نجات دهد، بلکه رفاه اقتصادی نیز برای آنها به وجود آورد.

در حین خطابه‌ها او از آن دسته از اهالی محل که از مشاغل نیازمند کارگر خبردارند و نیز افرادی که نیاز به کار دارند تقاضا می‌کند با یکدیگر آشنا شوند به منظور اینکه مطمئن شود تمامی مردم شغل و امکان مرفه بودن را دارند.

اهالی محل برای کسب مهارت‌های مصاحبه، آموزش می‌بینند و برای درخواست شغل، راهنمایی می‌شوند. کادول از اوراق قرضه برای نیروگاه برق چند میلیون دلاری استفاده کرد که به سرمایه‌گذاران سیاه‌پوست برای فراهم کردن سرمایه کمک می‌کند. او برای تاجرانی که تلاش می‌کنند کار خود را شروع کنند اجاره‌بهای پایین یا تعویق آن را در نظر می‌گیرد. او حتی موفق شد نظر یک بانک تجاری را به "پاورستتر" جلب کند. در حالی که براساس معیارهای مالی مشخص، بسیاری بانکها تمایل دارند از هموطنان سیاه‌پوست چندانی موفق خود دوری گزینند.

در فرهنگی که تمام کودکان سیاه را به چشم افراد ناموفق نگاه می‌کنند؛ کادول به احداث مدرسه کلیسا کمک کرد که این امیدواری را به وجود آورد که جوانان امریکایی - آفریقایی موفق خواهند شد. شعار قاطعانه مدرسه این است: «اینجا کودکان شکست نخواهند خورد، زیرا ما این اجازه را نمی‌دهیم».

به جای گلایه از بی‌عدالتی‌های نژادپرستی، وی با روندی آرام راه اصلاح را پیش می‌گیرد و به مردم می‌آموزد که برای افراد جامعه، راه به سوی آینده، کمک به خودشان است و اینکه بهترین

1. Windsor

2. Kirbijon Caldwell

درمان برای نژادپرستی، موفقیت سیاه‌پوستان است.

گرچه در این مورد، اصل خودیاری جامعه سیاه‌پوستان مسیحی را در برمی‌گیرد، اما این اصل شامل افرادی با اعتقادات مختلف، همچنین افراد بی‌اعتقاد، سفیدپوستان، اسپانیولی-پرتغالی‌ها، آسیایی‌ها و دیگر نژادها نیز می‌شود. این به تعبیری پیروزی امریکا در منظر عموم و پیروزی مردمی عادی است که کارهای خطرناک انجام می‌دهند. این کلید غلبه بر غم‌انگیزترین جنبه‌های ایالات متحده، در دهه ۹۰ است.

کلیتون در دومین جلسه معارف، در ژانویه ۹۷ اظهار داشت: «رسالت بارز دولت جدید ما این است که فرصت در اختیار امریکاییان قرار دهیم، فرصتی واقعی برای ساختن زندگی بهتر، نه اینکه برای ساختن یک زندگی ایده‌آل تضمینی به آنها بدهیم. در قرن جدید، ما به مفهومی جدید از مسؤولیت نیاز داریم. هر کس که توان کار داشته باشد، کار خواهد کرد، با توجه به اینکه طبقه اجتماعی پایین امروز بخشی از طبقه اجتماعی متوسط آینده است».

اما آیا بخشی از این راه منتهی به سعادت، برای امریکا، روی هم‌رفته واقع‌بینانه خواهد بود؟ چند امریکایی معتقداند که طبقات پایین اجتماع، طبقات متوسط آینده خواهند شد؟ آیا ترس واقعی امریکایی مسیر نافرجام دقیقاً مخالف راه سعادت نیست؟

بنابه گفته "جن وودوارد"^۱ راه نافرجام تشویش، آغاز خواهد شد زیرا که طبقه متوسط امریکایی با روندی آرام و طولانی از رفاه فاصله می‌گیرند. برای برخی، آینده می‌تواند تعلق به طبقه اجتماعی پایین در حال رشد را به دنبال آورد.

مسیر نافرجام در بدترین شکل، بسیار هولناک است. امریکا متلاشی شده و بیش از پیش به طبقات اجتماعی و نژادی تقسیم بندی می‌شود. نظام دیوان‌سالاری نامتعادل، همراه با حکومت خواص ناآگاه و عاجز از اصلاحات، ثبات خود را از دست می‌دهد و از افراطیون، متحجران مذهبی و عوام فریبان بی‌وجدان که راه‌حلهای ساده‌انگار را برای طبقه متوسط روبه نقصان و هراسان از تحولات ارائه می‌دهند، ضربه می‌خورد.

یکی از نویسندگان بدبین، (جاناتان روچ)^۲ مؤلف کتاب Demosclerosis استدلال می‌کند

1. Jeff Woodward

2. Jonathan Rauch

که در سیستم سیاسی غیرقابل انعطاف امریکایی اصلاحات اساسی اصولاً غیرممکن است. کلینتون مباحثات می‌کند عصر دولتهای بزرگ به پایان رسیده. اما عصر دولتهای کوچک نیز ممکن است تمام شده باشد.

به نظر راج گسترش دولت در پنجاه سال گذشته را نمی‌توان تغییر داد. آقای راج به گونه‌ای متقاعد کننده بر این مطلب اصرار می‌ورزد که دلالتان سیاسی را برای حفظ مؤسساتی از قبیل: پنتاگون، سی.آی.ای، مؤسسه حفظ محیط‌زیست و...، به علاوه برنامه‌های استحقاقی از قبیل تأمین اجتماعی، بیمه درمانی و درمان سالمندان عمل می‌کنند را نمی‌توان با دلالتان سیاسی که علیه افزایش مالیاتها فعالند، یکسان دانست.

در فیزیک نیوتون برای هر عمل، عکس‌العملی یکسان و در جهت مقابل وجود دارد. در واشنگتن معنای این عمل این است که در پشت اصلاحات خوش‌نمایی که فاقد ماهیت واقعی هستند؛ شبکه‌های، سیاسی وجود دارد. یا بنابه استدلال آقای راج، واشنگتن امروز همان وضعیتی را دارد که در آینده خواهد داشت و این دور نمای خوشایندی را نشان نمی‌دهد.

دللی که من ویژگی فلج سیاسی را از نقطه نظر آقای راج در ابتدای سناریوی نافرجام ایالات متحده ذکر کردم این است که در آینده باید تعلل و دست روی دست گذاشتن را کنار گذاشت.

تمایلات و توسعه‌هایی که بخش عمده‌ای از این کتاب را به خود اختصاص داده‌اند، آرام نخواند گرفت. اغلب این ناملازمات بدتر خواهند شد. اگر دولت فدرال نتواند بر بی‌کفایتی‌های خود، (از جمله تنظیم بودجه دولت فدرال غلبه کند)، این جریانهای زیرزمینی خشم علیه سیستم سیاسی افزایش می‌یابند. این امر تنها به مسایل اقتصادی و سیاسی مربوط نمی‌شود، بلکه مسایل اخلاقی جامعه‌ای را نیز در برمی‌گیرد که در آن، ده‌ها میلیون نفر بدهکارند، به طوری که تنها در سال ۱۹۹۶، ده میلیون پرونده ورشکستگی گزارش شده است.

تأسف گذشته امریکایی برای بدهی شخصی از میان رفته زیرا این مسأله در فرهنگ کارت اعتباری با دولتی و لخرج بسیار معمول است. حیرت‌آورتر این است که یک نمایش تلویزیونی مردم‌پسند به نام «بدهی» این حال و هوای جدید را دستمایه قرار داده است. افرادی که مشکلات مالی دارند به‌طور مستقیم در برابر بینندگان تلویزیونی اعتراف می‌کنند چند هزار دلار مقروضند و با دیگر شرکت کنندگان مقروض رقابت می‌کنند به امید اینکه در انتهای نمایش تهیه کننده

بدهی آنها را پردازد.

مجری این نمایش "وینک مارتیندیل"^۱ با لبخند اعلام می‌دارد: «کشور بدهی دارد، شما هم بدهی دارید...!»

اما متأسفانه هیچ تهیه‌کننده تلویزیونی نمی‌تواند کسری بودجه امریکا یا ژست سیاسی پشت آن را از میان بردارد. بنابراین در این سناریوی بدفرجام شیوه‌های گوناگونی که سیاستمداران سعی می‌کنند به واسطه آن بودجه را متعادل سازند در نخستین دههٔ ۲۰۰۰ شکست می‌خورد. هنگامی که بحرانی متعارف روی می‌دهد بدبینی رأی دهندگان افزایش می‌یابد. امریکاییها به عنوان یک ملت، پیرتر خواهند شد. کناره‌گیری نسل پس از جنگ به تنش‌هایی که رأی‌دهندگان را خشمگین، هراسان و دلسرد می‌کند، دامن می‌زند، به ویژه هنگامی که آنها آینده خود را در نظر می‌گیرند تنش‌هایی بر سر خانواده، اخلاقیات، جامعه ناآرام، اقتصاد نامطمئن و اختلاف بین فقیر و ثروتمند بیشتر می‌گردد.

دفتر بودجه کنگره برآورد می‌کند در سال ۱۹۵۰ در ایالات متحده در برابر هر بازنشسته بالای ۶۵ سال، هفت امریکایی کار می‌کردند. در سال ۱۹۹۰ این مبنا پنج به یک تنزل کرد، در سال ۲۰۳۰ این نسبت زیر سه به یک خواهد بود. دفتر بودجه کنگره این مسأله را فشاری به حساب می‌آورد که بدون افزایش مالیات یا کاهش مخارج باعث می‌شود، بدهی ملی سه برابر و کسری بودجه شش برابر شود.

بنابر تحقیقات دانشگاه براون در فوریه ۱۹۹۷، اکثر قریب به اتفاق امریکاییان شاغل (۵۸ درصد) هنوز احساس می‌کردند در ثروت شرکت یا کشور خود سهیم نیستند. تقریباً نیمی بر این باور بودند که از اقتصادی قوی بهره‌مند نشده‌اند و همین تعداد معتقد بودند بازنشستگی آنها همچون والدینشان تضمین شده نخواهد بود.

در این مسیر نافرجام عدم تساوی بین امریکاییهای فقیر و بقیه افراد که همیشه یک واقعیت پذیرفته شده برای جامعه فرصت‌طلب امریکا بوده، بیشتر خواهد شد. طبقه متوسط یعنی آنهایی که از دانش کامپیوتر آگاهی ندارند و نیز مهارت خاص برای ارائه ندارند، برای مشاغلی با حقوق

1. Wink Martindale

ناچیز رقابت می‌کنند و بیشتر عقب می‌مانند.

آشوب سیاسی از سوی افرادی که انتظار می‌رود بهتر عمل کنند به گسترش شدید گروه‌های شبه نظامی مخالف دولت دامن می‌زند. هدف این گروه‌ها دستیابی آسان به سلاح‌های قوی است.

اقلیت کوچکی از افراطیون خطرناک پی می‌برند که می‌توان به راحتی از طریق اینترنت و وسایل ارتباط جمعی نفرات کم خود را متحد و نهایت استفاده را برد. مسیحیان افراطی و فرقه‌های عصر جدید، پس از شروع هزاره جدید به این نتیجه می‌رسند که ظهور مجدد عیسی، نزدیک نیست و به کلی نابود می‌شوند و برخی خودکشی می‌کنند، نظیر ۳۹ عضو "آیین دروازه بهشت" در کالیفرنیا.

اینان تصور می‌کردند رهبرشان عیسی است و پس از ظهور ستاره دنباله‌دار "هیل باب"^۱ می‌توانند با افراد یک سفینه فضایی ملاقات کنند.

گروه دیگری نظیر شاخه مذهبی دیویدیان در واکو در ایالت تگزاس با مقامات غیرمذهبی در تعارض خواهند بود. اقلیت کوچکی تصمیم خواهند گرفت تا برای یاری رسانیدن به حضرت حق و به پاکسازی امریکا از گناه‌کاران، اقدام به بمب‌گذاری در کلینیک‌های سقط جنین و کافه‌های همجنس‌بازان نمایند.

این همان بی‌منطق در آخرین رویارویی تروریسم مسلح داخلی می‌باشد. لغاتی در مورد جنگ مذهبی و فرهنگی می‌تواند با تکرار بمب‌گذاری اوکلاهاما سیتی به واقعیتی تبدیل شود.

افراد ثروتمند و تحصیل کرده همچنان به رأی دادن ادامه می‌دهند و از اینکه همشهريانشان کمتر تمایل به رأی دادن دارند متحیرند. اکثریت عظیمی از امریکاییان از سیاست زده می‌شوند و با آرامش خاطر در مقابل تلویزیون جاخوش می‌کنند یا به تنهایی با اینترنت وقت تلف می‌کنند.

ناآرامی مخالفان افزایش می‌یابد. جنبش‌های مردم‌گرایان به رهبری پت بوکانان، راس پرو و لویس فراخان درصدد فراهم کردن زمینه فروپاشی یک یا چند حزب سیاسی اصلی‌اند و در نهایت پیروز خواهند شد. سومین نیروی واقعی، جمهوری خواهان یا دموکراتها را از بین خواهد

1. Hale Bopp

برد، اگرچه در این میان هیچ‌کس اهمیت نمی‌دهد کدام حزب متلاشی می‌شود زیرا که احزاب غیرقابل تمییزند.

شکاف طبقاتی در پی رکورد اقتصادی بعدی به نحوی شگرف افزایش خواهد یافت. عدم تساوی موجود بین کارگران و کارفرمایان آنها، با بیکاری فزاینده، بیشتر خواهد شد. منازعات کارگری به خشونت می‌گراید و سالهای ۹۰-۱۸۹۹ و ۳۰-۱۹۳۹ را به یاد می‌آورد.

فاصله طبقاتی نیز به وجود می‌آید. سالمندان امریکایی حقوق تأمین اجتماعی و بیمه درمانی سالمندان را مطالبه می‌کنند. جوانان ناآرام امریکایی که غالباً اسپانیایی، پرتغالی و آسیایی تبار هستند در پی فرار از فشار مالیاتی هستند که صرف سالمندان می‌شود.

اصلاح جدی بازار بورس - در حال حاضر ۴۳ درصد امریکاییان سهام عادی دارند - باعث می‌شود میلیونها امریکایی با درآمد متوسط همانند سالهای ۲۰-۱۹۲۹ آرزو کنند اندوخته عمر خود را در راهی سرمایه‌گذاری نکرده بودند که افت وخیزی شدید دارد.

نیروی انسانی با دانش کامپیوتر و فن‌آورانِ سرآمد، به رفاه دست می‌یابند. ثروتمندان به جوامعی محصور نقل مکان می‌کنند که توسط محافظان مسلح حفاظت می‌شود و به طور فزاینده از نیروی کار کم درآمد و مایوس مجزا می‌شود.

در این راه نافرجام، در حالی که امریکا ممکن است سالها به عنوان یک قدرت جهانی باقی بماند، اما سهم آن از تولید ناخالص داخلی سقوط می‌کند و باعث می‌شود شایعه‌سازان همراه با حمایت کنندگان محصولات داخلی و انزواطلبان خواستار راه‌حلهایی شوند. این مسأله به سیاست خارجی نفوذ می‌کند همراه با جستجو برای دشمنان جدید. چینی‌ها؟ اتحادیه اروپا؟ مکزیک و یا اعراب؟

مهاجران، به‌خاطر ربودن مشاغل امریکاییها بزرگترین سپر بلا خواهند شد. در شهرهای داخلی وحشتهای ناشی از ضدیت با خارجیان با آشوبهای نژادی خاتمه می‌یابد. طبق گزارش مرکز اداره آمار در مقایسه با نسبت یک به ده در سال ۲۰۵۰ از هر چهار امریکایی یک نفر از نژاد اسپانیایی-پرتغالی می‌باشد

در این مسیر نافرجام به عوض همگون شدن امریکاییان با یکدیگر، اسپانیایی تبارها بی‌رحمانه از رؤیای امریکایی دور می‌شوند و بیگانه به حساب می‌آیند و روابط با مکزیک

شکراب می شود.

زمانی که فرزندان جنایتکاران سرگردان، بی بند و بار و متجاوز سالهای ۹۰-۱۹۹۹ به متجاوزان جدید سال ۲۰۰۵ تبدیل می شوند، جنایات فجیع افزایش پیدا می کند. اینان نوجوانان مسلح و بلندپروازی اند، لیکن فاقد امید یا مفهوم رشد یافته ای از خوبی و بدی هستند. ایالات متحده در حسرت گذشته سعی می کند با صرف سهم روزافزونی از ثروت ملی خود بر روی سلاحهای پیشرفته که هرگز مورد استفاده قرار نمی گیرد، وجهه در حال فروپاشی خود را حفظ کند.

بالاخره کدام مسیر را پیش رو داریم؟ مسیر منتهی به سعادت یا راه نافرجام؟ آنچه امریکا به آن نوید می دهد یا آنچه هشدار می دهد؟ متحد شدن یا متلاشی شدن؟ البته این مسأله مهمی برای امریکاییان و رهبران آنهاست. گرچه واضح است که به جز امریکا تمامی دنیا خصوصاً متحدان ناتو و بیش از آن بریتانیا منافعش نهایتاً در معرض خطر است.

افرادی که خوش بینانه با این مسأله برخورد می کنند خاطرنشان می کنند که امریکا از قرار معلوم سالها رو به افول بوده، زیرا پیوسته رقابت کنندگان خارجی را کنار گذاشته است ایالات متحده علی رغم اغتشاشات داخلی حاد، از جنگهای داخلی گرفته تا جنگ بر سر حقوق مدنی، متحد باقی مانده است.

فرماندار پیشین نیویورک "ماریو کومو"^۱، احتمالاً سرشناس ترین روشنفکر آزادی خواه به طرز خاصی در این احساس نارضایتی جدید، موردی امیدوار کننده می یابد.

فرماندار در حالی که در مورد حالت نوسانی افکار مردم امریکا و مفهوم گرایش بی هدف سیاسی صحبت می کرد، توضیح داد که این حالت مانند حرکت یک آونگ است.

یک مکتب فکری به اندازه کافی دوام دارد که مسبب وضعیت کنونی باشد. وضعیت کنونی همیشه نامطلوب است. مردم خواهان تغییراند زیرا وضعیتی بهتر از وضعیت کنونی را خواستارند.

بسیاری از امریکاییان از این اقتصاد نارضی اند. اما این اقتصاد بی اندازه بهتر از اقتصاد چهل

سال پیش است. امریکا قویتر و ثروتمندتر است.

پس چرا مردم تا این اندازه ناراضی اند؟ زیرا زمانی که فرد به وضعیت کنونی عادت کند، خواهان وضعیتی بهتر از آن است.

این امر را به عنوان علت خشم و ناراضی‌ت‌های امریکاییان ناآرام برای رسیدن به کمال مطلوب توضیح می‌دهند. با وجود این افرای که بدبینانه به این قضیه نگاه می‌کنند می‌گویند امریکا در سالهای ۹۰-۹۹ آنچنان در پی وضعیت بهتری نبوده، بلکه یک امپراتوری بزرگ در اوج و آغاز افولی ناآرام بوده. همچون بوی خوش گلی در حال پژمردگی.

امریکاییانی که درباره آینده تعمق می‌کنند برای جامعه غربی، خبر از بی‌نظمی عظیمی می‌دهند حتی بیش از آنچه من در این کتاب به آن پرداختم.

"آلین تافلر" و همسرش "هایدی"، که آینده‌گرا می‌باشند، رابطه‌ای دوستانه با رییس مجلس نیوت گینگریچ و همسرش دارند. آنها همگی توافق دارند که چند سال بعدی احتمالاً برای دنیای صنعتی همچون دوران رنسانس هیجان‌انگیز و هراس‌انگیز خواهد بود. تافلرها و گینگریچ‌ها، جُفت عجیبی را تشکیل داده‌اند.

آلین تافلر تصدیق کرده که آنها گاهی اوقات درگیر رقابتهای جنجالی بر سر سیاست بوده‌اند، اما در مسأله اصلی توافق دارند. یعنی اهمیت تحولاتی که پیش‌بینی می‌کنیم که امریکا و بقیه دنیا را فراگیرد.

آقای تافلر به من گفت: «من بر این باورم تحولاتی که نوع بشر طی ده یا بیست سال آینده به وجود می‌آورد اهمیتی بیش از تغییرات دوره رنسانس دارد».

وی پیش‌گویی می‌کند دوره‌ایی که در آن موازین اخلاقی و سیاسی توسط کثرت کامپیوترها و فن‌آوری نوین زیر سؤال برده می‌شود، دردناک خواهد بود. برای مثال، تیتراول روزنامه "یو.اس. آتودی" را به من نشان داد. سرمقاله در مورد ارائه برنامه جدید ویندوز توسط مایکروسافت بود. او می‌گوید: «آیا هرگز فکر می‌کردید که ارائه یک برنامه کامپیوتری، سرمقاله یک روزنامه معمولی را تشکیل دهد؟ یا روزی ما به راحتی و با اطمینان فن‌آوری کامپیوتر را بدیهی فرض کنیم؟».

وی سپس به سراغ بزرگترین تشکیلات خرده‌فروشی در امریکا رفت (والمارت)^۱ که هر جنسی را - از تلویزیون گرفته تا چوب ماهی‌گیری، لباس و اسباب‌بازی - عرضه می‌کند. آقای تافلر اعتقاد دارد این وسعت کار یک نسل قبل بدون فهرست کامپیوتری میسر نبود. به طور متوسط والمارت ۱۱۰ هزار قلم جنس مختلف دارد و قبل از کامپیوتری کردن اطلاعات اقتصادی این کار ممکن نبود.

تافلر تحولات فنی، اجتماعی و فرهنگی را «تلاقی بحرانهایی» می‌داند که بر ایالات متحده و نهایتاً دنیا اثر می‌گذارد. اگر وضعیت ایالات متحده را بررسی کنیم دقیقاً به صورت فراگیر، بحرانهایی در نظام آموزشی، نظام مدنی، نظام درمانی و نظام دادگستری مشاهده می‌کنیم و سؤالی که از خود می‌پرسیم این است که چرا؟ چرا حالا؟ چرا پنجاه سال قبل نه یا پنجاه سال بعد؟ و جوابی که داریم این است که اکثر این نظام‌ها خواه نهادی و سازمانی و خواه نظامهای ارزشی، همگی توسط انقلاب صنعتی شکل گرفته‌اند.

به نظر تافلر ما صرفاً ملزومات جنگ سرد را از دست نداده‌ایم بلکه ملزومات ۲۰۰ سال عصر صنعتی را نیز از دست داده‌ایم، این دو تحول که هرکدام به خودی خود عظیم‌اند همراه با هم روی می‌دهند.

زمانی بود که هر فرد در یک خانواده هسته‌ای رشد می‌کرد و به یک خانواده هسته‌ای می‌پیوست این خانواده دو فرزند کمتر از ۱۸ سال دارند، پدر سرکار می‌رود، مادر در خانه می‌ماند. به طور عموم این یک واحد خانواده در چند دهه پیش بود.

در ایالات متحده کمتر از ۵ درصد امریکاییان در این نوع واحد خانواده زندگی می‌کنند. وضعیت کنونی متفاوت است پدر یا مادر تنها، زوجهای بدون بچه، دو یا سه بار ازدواج کرده و غیره. من درباره خوبی یا بدی آنها صحبت نمی‌کنم، بلکه می‌گویم این واقعیت زندگی است.

واقعیت دیگر این است که فن‌آوری کامپیوتر، آنقدر به سرعت تحول می‌یابد که به محض عرضه در بازار، قدیمی می‌نماید. خودبازآفرینی ماشینها به طریقی نوین و مهیج اشاره بر نقاط ضعف انسانها دارد که معتقدند برای شغلی که یک عمر دوام داشته باشد می‌توانند یک بار

آموزش ببیند. حال ما باید انتظار داشته باشیم آموزش ببینیم و دوباره بازآموزی شویم.

تافلر ادامه می‌دهد و من فکر می‌کنم ترس زیادی وجود دارد. ترس از بی‌نظمی، ترس از دست دادن شغل، ترس از آنچه در همسایگی ما روی خواهد داد. ترس از آنچه بر سر خانواده می‌آید، زیرا ما از دوره‌ای انتقال یافته‌ایم که ویژگی ارتباطات انسانی در یک دوره محسوب می‌شد به دوره‌ای از گذار و موقتی بودن انتقال پیدا کرده‌ایم و... در این دوره کارهای سنگین سابق یا کارهای دستی یا کارهایی با مهارت کم و کارگری به صورت فزاینده‌ای آسیب‌پذیرند.

این تحولات، فرهنگ، مذهب، ارزشها و ساختار خانواده را در بر می‌گیرد. در این دید امواج تغییرات پس از جنگ سرد تنها قسمتی از موج عظیمی هستند که سهمگینانه در ایالات متحده، بریتانیا، اروپا، ژاپن و سراسر دنیا در صدد برخورد به اطراف است.

گمان من این است که، از آنجا که گزارشگران غیبگو نیستند، این مسأله تنها در حد یک گمان خواهد بود، در ایالات متحده در قرن ۲۱ عناصر آنچه که من به سعادت و راه نافرجام توصیف کردم سالها در کنار هم قرار خواهند داشت. ناآرامی عظیم و خشونت نگران‌کننده روی خواهد داد. زمانی که اوج قدرت امریکا رو به افول می‌رود این خشونت و ناآرامی نیز به تدریج فرو می‌نشیند. به وضوح خطر انفجار نژادی وجود خواهد داشت که در آن نه تنها طبقه فقیر سیاهان بلکه اسپانیایی - پرتغالی‌هایی که زیر خط فقر به سر می‌برند نیز درگیر خواهند شد.

ظاهر دروغین و آسیب‌پذیر تمدن مدنی امریکایی، در سال ۱۹۹۲ در لوس‌آنجلس فاش شد. این ظاهر دروغین حفظ شد، اما در آینده نه چندان دور در شهرهای عمدهٔ امریکا، پرونده‌هایی نظیر کتک زدن پلیس یا مواردی بدتر وجود خواهد داشت.

من معتقدم که خشونت جناح راست، فعالیتهای شبه نظامی و حملات نمایشی و یا ناآرامی از سوی گروههای معتقد، ویژگی جامعه دهه‌های آینده امریکا خواهد بود. خونریزیهایی از سوی افراد متعصب بی‌منطق به پا خواهد شد.

بهترین شرایط در مورد پیروان آیین دروازهٔ بهشت که در مورد خود خشونت اعمال می‌کنند و در بدترین وضعیت، اعتقادات عجیب که سوی رفتار خشونت‌آمیز کشیده می‌شود.

این کار به تعدادی افراد متعهد ولی نامتعادل نیاز دارد که جهاد بحث‌انگیزی را علیه کارکنان دولت، گروههای اقلیت نژادی یا همجنس‌بازان، کلینیک‌های سقط جنین یا دیگر هدفهای

معمولی آغاز کنند.

اما در میان اندوه‌بارترین قسمت‌های مسیر نافرجام، هنوز خوش‌بینم که قسمت اصلی جامعه امریکایی دوام خواهد داشت. همان‌گونه که این بخش اصلی انقلاب صنعتی، جنگ‌های داخلی، جنگ بر سر حقوق مدنی دوام یافته، پس چرا حالا ادامه نیابد.

اکثر امریکاییان خواستار زندگی در کشوری حقیقاً باثباتند و برای دستیابی به آن آماده خواهند بود تا با بدترین عناصر مبارزه کنند. امریکای اخبار شبانه، سیاستمداران فاسد، مذاهب متعصب و شبه نظامیان خشمگین، خوشبختانه آن امریکایی نیست که من از طریق دوستان و همسایگانم با آن برخورددم یا امریکاییانی که هنگام سفر به سراسر کشور ملاقات کردم.

همچنین خوش‌بینم که اقتصاد امریکا همچنان سازنده باقی می‌ماند و در رقابت با چین و بیره‌های آسیایی^۱ در سالهای ۲۰۰۰-۲۰۱۰ قدرت خود را حفظ خواهد کرد. همان‌گونه که در رقابت با ژاپن در سالهای ۹۰-۹۹ قدرت خود را حفظ کرد. اما ناچار از اختلاف طبقاتی در جامعه امریکا به عنوان تنها عامل مؤثر در خشم امریکا بدبین هستم.

در بالا گزارش سال ۱۹۹۷ اداره آمار را نقل کردم که اشاره به کاهش فقر بین سالهای ۹۴ و ۹۵ دارد. این مسئله در میانه راه ترقی اقتصادی با روند رو به افزایش بورس اوراق بهادار تعجب‌آور نیست. اما همین گزارش آشکار ساخت که ۴۰ درصد افرادی که در فقر زندگی می‌کنند کودکان زیر ۱۸ سال‌اند و این زمانی است که مردم از رؤیای امریکایی دور می‌شوند، اگر امریکا همواره، پیرامون رؤیایی برای آینده سازمان یافته است، پس آینده همیشه به معنای کودکان خواهد بود. امریکا با خطر جدی رو به‌روست زیرا در ایالات متحده کودکان بیش از هر کشور صنعتی در جهان در مخاطره‌اند.

به نقل از مراکز کنترل بیماری، تقریباً سه چهارم تمام کودکانی که در دنیای صنعتی به قتل می‌رسند، امریکایی‌اند. در سالهای ۹۰-۹۹ هر ۲۵ ثانیه یک کودک از مادر امریکایی ازدواج نکرده، متولد می‌شود. هر ۳۲ ثانیه یک کودک امریکایی در فقر به دنیا می‌آید. هر ۳۴ ثانیه یک کودک از مادری متولد می‌شود که دبیرستان را با موفقیت به پایان نرسانده. هر چهار دقیقه یک

1. Asian Tigers

کودک امریکایی به خاطر ارتکاب جنایت دستگیر می‌شود. هر دو ساعت یک کودک با اسلحه به قتل می‌رسد.

هیچ کشور ثروتمندی نیست که آماری بحرانی همانند آنچه گفته شد داشته باشد. با این وجود، این نسل یا بقایای رؤیای امریکایی را به ارث می‌برد و یا وارث بخشهای ناامید کنندهٔ امریکای خشمگین خواهد شد که همان سناریوی نافرجام یا خوش خیم است.

من در یک مدرسه ابتدایی در "می.سی.سی.پی" با معلمان در مورد این نسل آینده صحبت کردم. درباره اینکه آیا کلیتون که تعیین می‌کند هر کودک هشت ساله می‌تواند تا حد متعارف بخواند واقعی است یا فقط قول کاذب است. اولیاء مدرسه حومه و "دیکس برگ"^۱ به منظور استفاده از اینترنت و ورود مشتاقانه به عصر اطلاعات قصد داشتند سیم‌کشی ساختمان را عوض کنند. معلمان که عموماً سرزنده و متعهد بودند «طرح باسوادی» کلیتون یعنی کامپیوتری کردن مدارس و چالشهای آینده را مورد استقبال قرار دادند. اما پس از آن به مشکلات فراگیری اشاره کردند. کودکانی که در پنج سالگی به مدرسه می‌آیند تواناییهای متفاوتی دارند و معلمان تردید دارند تا رسیدن به سن هفت سالگی، توانسته باشند به آنان به اندازه کافی آموزش خواندن بدهند.

سرپرست معلمان در مورد کلاس آشناسازی می‌گوید: برخی از کودکان پنج ساله همانند نه ساله‌ها رفتار می‌کنند و بعضی نظیر کودکان دو ساله». او شرح می‌دهد بدترین وضعیت این است که برای کودکان پنج ساله که به مدرسه می‌آیند قبلاً هیچ کس کتاب نخوانده باشد. این کودکان ممکن است هرگز کتابی ندیده باشند زیرا در خانه آنها کتابی دیده نمی‌شود. آنها نمی‌توانند بین تصاویری که داستان را می‌گوید ارتباط ایجاد کنند و نمی‌دانند که خطوط کج و کوله سیاه بر روی صفحه کلماتی با معنی و مرتبط با داستان‌اند. برای این کودکان که در کشوری زندگی می‌کنند که بهترین دانشگاههای دنیا و بیشترین برندگان جایزه نوبل را دارد، رقابت با امریکای صنعتی مشکل می‌باشد در امریکای عصر اطلاعات این کودکان نسل از دست رفته دیگری خواهند بود.

یکی از معلمان مدرسه در "میدوست"^۲ با همدردی سری تکان داد. او به من گفت نگران عملکرد ضعیف یک دختر نه ساله در کلاسش بوده است. مادر این دختر او را به مدرسه می‌آورد

ولی هرگز برای مشورت به مدرسه نمی آید.

او تصور کرد کمک اضافی به دختر از طریق خواندن برای او مفید باشد. وی یادداشتی برای مادر فرستاد و پیشنهاد کرد دخترش را در خواندن کمک کند. مادر جواب داد: «زمانی که شما بیاید کار مرا انجام دهید من هم کار شما را انجام می دهم».

معلم ابتدا از این پاسخ متغیر شد اما بعداً نتیجه گرفت که مادر بچه همانند ده‌ها میلیون پدر یا مادر تنها، تمام سعی خود را کرده و به سختی کار می کند و از اینکه به او غر بزنند که برای دخترش به اندازه کافی کاری انجام نمی دهد خشمگین می شود.

نظرات این معلمان بدون شک نظرات برخی از همکاران بریتانیایی آنها یا معلمان مناطق فقیر اروپا نیز هست. اما آنچه ایالات متحده را متحد نگه می دارد نه پرچم است و نه قانون اساسی. البته اینها به عنوان نماد امریکا و کتاب مبانی آزادی از اهمیت برخوردارند. آنچه که امریکا را متحد می کند حتی اعتقاد به آزادی نیست بلکه درون مایه ثابت این کتاب است این اعتقاد که کودکان بیش از والدین خود ترقی خواهند کرد.

آنچه باعث اتحاد امریکا می شود همواره این باور خوش بینانه بوده است که آینده مهم تر از گذشته است. اهمیت ندارد که والدین شما از کجا مهاجرت کرده اند، فقیر بودند یا اشراف زاده تا چه حد لهجه آنها ساختگی به نظر می رسیده یا اینکه شما هفته گذشته ورشکسته شده اید یا نه. آنچه اهمیت دارد این است که امروز تا چه حد می توانید خوب کار کنید و فردا چقدر می توانید با صلابت آرزوهای خود را برای فرزندان و فرزندان آنها دنبال کنید.

بنابراین بزرگترین خوش بینی من از گذراندن سالها با امریکاییهای معمولی ناشی می شود. اکثراً افرادی خالی از تعصب، مقاوم و خلاق هستند نظیر خانواده مورین نیوهامپشایر که هنوز شدیداً می خواهند این رؤیا را زنده نگه دارند.

بدترین بدبینی من از مشاهده دم و دستگاه دولت در واشنگتن حاصل می شود - متحجر، نالایق و فاسد - که اغلب مانع راه است کشمکش بر سر آینده امریکا در بهترین وضعیت چیزی است که مردم امریکا عرضه می کنند و بدترین آن، وضعیتی است که دم و دستگاه از هم پاشیده دولت حفظ خواهد کرد.

طبعاً امیدوارم که مردم پیروز شوند. پیروزی مردم به معنای شناخت اهمیت مبارزات کنونی

است همان‌گونه که در نظم کهن پنجاه سال پیش این اهمیت را داشت. گرچه مبارزات آنچنان مشخص نیستند، اما یک عامل مثبت از شروع جنگ سرد هنوز برای امریکایی که هزاره جدید را پیش‌رو دارد کاربرد دارد. منشأ آن مقاله مشهور "جورج کنن"^۱ است که در سال ۱۹۴۷ در مجله **روابط خارجی** چاپ شد. تحلیل کنن از دکتترین شوروی خواص و عوام امریکا را به عمل واداشت. وی مقاله خود را با لحنی مثبت و کاملاً برخلاف تحلیل تلخ خود پایان برد.

دستورات وی برای مبارزه با کمونیسم می‌تواند برای مبارزه با صداهای خشمگین منفی بافها، ناامیدان، نژادپرستان، متحجران مذهبی و افراطیون خشن نیز به کار برده شود. مطلبی که کنن نوشت در اصل محک زدن ارزش کلی ایالات متحده به عنوان یک کشور در میان دیگر کشورهاست. ایالات متحده لازم است برای جلوگیری از تباهی به حد مطلوب اعتقادات خود برسد و ثابت کند لایق وضع فعلی به عنوان یک ملت بزرگ می‌باشد.

تنها رسیدن به حد مطلوب شعار مناسبی است که به ایالات متحده خشم، خاتمه می‌دهد. شهروندان امریکایی و همچنین سیاستمداران آنها، لازم است به حد مطلوب خود برسند، با یکدیگر متحد شوند و بالاتر از همه گلایه از ناملایمات زندگی کردن و تقصیر را به گردن یکدیگر انداختن را کنار گذارند.

پی‌نوشت «بعد از خشم»

در تابستان ۱۹۹۶ "جوانیتا تانیکامدکس"^۱ کشته شد. او دو ماه بعد از تولد چهارده سالگی‌اش در یکی از محلات فقیرنشین واشنگتن دی.سی با شلیک گلوله به قتل رسید. یک دختر چهارده ساله دیگر هم در این حادثه زخمی شد. چنین ماجراهایی دیگر در ایالات متحده خبر مهمی به حساب نمی‌آیند، در صفحه اول روزنامه‌های سراسر کشور به چاپ نمی‌رسند و در اخبار سراسری شبانه تلویزیون مطرح نمی‌شوند.

برخلاف قتل دختر شش ساله "جون بنت رمزی"^۲ - ملکه زیبایی سفید پوست و ثروتمند که ماه‌ها در سراسر جهان تیترهای خبری را به خود اختصاص داد - قتل جوانیتا تنها ماجرای محلی دیگری از قتل یک نوجوان امریکایی بود که قبل از اینکه فرصت زندگی پیدا کند، مُرد. جوانیتا پنجمین دختر "تین ایجری" بود که در سال ۱۹۹۶ در واشنگتن قربانی جنایت می‌شد. "تایامیچل"^۳ ۱۶ ساله نیز در روز چهارم جولای، هنگامی که مشغول دوچرخه سواری بود به قتل رسید.

نسل جوانیتا تانیکا مداکس به زودی وارثان ایالات متحده خواهند شد. اصلاح‌طلبان بسیاری هستند که انواع مختلفی از «سرزمین موعود» را وعده می‌دهند که در آن، چنین کودکانی در هزاره جدید در امریکایی بهتر رشد خواهند کرد.

راس پروت خواهان اصلاحات سیاسی است. لوئیس فراخان، خواهان ایجاد تحول در قلب سیاه‌پوستان جوان است. ویلیام بنت و تعدادی از دیگر نویسندگان کتابهای اخلاقی خواهان احیای ارزشهای اخلاقی هستند. ائتلاف مسیحیان و پروتستانهای انجیلی می‌خواهند امریکا را

1. Juanita Tanika Maddox

2. Jon - Benet Ramsay

3. Tia Mitchell

به طرف مسیح برگردانند. باب‌دال خواهان ابقای رؤیای امریکایی است. رییس جمهور کلینتون می‌خواهد «رییس جمهور تحصیل کرده‌ها» باشد. الوین و هایدی تافلر، امریکایی را پیش‌بینی می‌کنند که در آن میلیونها نفر دانش آموخته کامپیوتری، دیگر نیازی ندارند که برای کار به کارخانه‌ها بروند و به جای آن با کامپیوترهای خود از طریق شبکه به محل کار خود متصل می‌شوند و در خانه مشغول به کار خواهند شد.

آینده امریکا بین هیجان انگیزترین فرصت‌های تغییر و دگرگونی و واقعیت غمگین مرگ جوانیتا تانیکا مداکس یا موقعیت وخیم کودکان امریکا سرگردان مانده است. به عبارت دیگر امریکا سرزمین تواناییهای بی‌حد و مرز و امید به آینده است که با یأس و کاستی‌هایی که در هیچ جامعه صنعتی دیگر قابل مقایسه نیست، درهم آمیخته است.

خشمی که امریکاییان در مورد وضعیت جامعه‌شان احساس می‌کنند، حس خوبی است. این خشم افرادی است که در مهوری عمیق به سرزمینی درگیر شده‌اند که آرزوی نجاتش را دارند. اینکه ایالات متحده چگونه این خشم را هدایت کند و به‌طور همزمان با بحرانهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی عمیق آن کنار بیاید، امری است که تعیین کننده شرایط بسیاری از کشورهای جهان در قرن بیست و یکم خواهد بود.

اینجا به شکل سرزمین تناقضهای معماگونه باقی می‌ماند. تناقضی فراتر از مجموع موفق امریکا و مشکلات داستان‌گونه آن.

اینجا سرزمین میکروسافت و کلیساهایی است که در آن مار ننگه می‌دارند. سرزمین تساهل و تعصب و حشیانه، سرزمین بخشندگی و جنایات هولناک، با خبرها و بی‌خبرها، اغنیا و فقرای بی‌پناه.

امریکا سرزمینی است که در آن سفید و سیاه می‌خواهند که در کنار هم زندگی کنند اما اغلب چنان ترسیده و بدگمانند که یارای همزیستی‌شان نیست. اینجا سرزمینی است که علاوه بر "دام و دامبر"^۱، مجموعه‌های کندی و لینکلن و مؤسسه "اسمتیسون"^۲ و برترین دانشگاه‌های جهان نیز در آن قرار دارند. در اینجا صدای موسیقی رپ و "وینتون مارسالز"^۳ که "کتلین بتل"^۴ را همراهی

1. Dumb & Dumber

2. Smithson

3. Wynton Marsalis

می‌کند به گوش می‌رسد. اینجا سرزمین افراد خشن و شاکیان غرُغرو است. یکی از دوستان، نظر جالبی راجع به این کشور داشت: «در مورد امریکا همه چیز صدق می‌کند و برعکس آن هم درست است». ایالات متحده می‌تواند راه خود را از میان موجهای تغییرات اقتصادی و تکنولوژیکی باز کند. اما آیا این توانایی را دارد که از عهده جامعه‌ای که در آن قتل دختران چهارده ساله در محلات فقیرنشین، دیگر خبر مهمی محسوب نمی‌شود نیز برآید؟».

”لنگستون هاگس“^۵ در «شعر سیاهان» این طور می‌نویسد:

«آه، بله،

براستی می‌گوییم،

امریکا هرگز برای من امریکا نبوده است.

اما سوگند می‌خورم که امریکا،

همچنان برقرار خواهد بود».

یادداشت‌ها

فصل اول - رؤیای امریکا و اقتصاد آشفته

۱-۱- قوانین تغییر کرده‌اند.

۱- در تمامی وقایع و مصاحبه‌هایی که در این کتاب آمده است به جز مواردی که مشخص شده، از گزارشهای خود من استفاده شده است. حادثه سانپیل در می ۱۹۹۴ اتفاق افتاد.

۲- مصاحبه با افسر پلیس آنابولیس در اکتبر ۱۹۹۶ صورت گرفت.

۳- نیویورک تایمز ۲۸ ژانویه ۱۹۹۷؛ جان برنان از "ونگارد گروپ" که از لحاظ رتبه، دومین شرکت سرمایه‌گذاری در ایالات متحده است، آشفتگی امریکا را همه‌جانبه می‌بیند.

او می‌گوید تمامی بودجه به وال‌استریت سرازیر می‌شود چون همه به خاطر دارند که این بازار سال گذشته ۲۳ درصد و در سال قبل تر ۳۷ درصد رشد داشت.

۴- بررسی‌های متعددی وجود دارد که اضطراب و بدبینی امریکاییان را در مورد افت مشهود ایالات متحده نشان می‌دهد. گرچه عاقلانه است که نتیجه نظرخواهی‌ها را با شک و تردید نگاه کنیم اما آنچه نگران‌کننده است، ارتباط منطقی همخوانی این یافته‌ها، به‌خصوص در مورد کاهش اعتماد مردم به دولت در بیست سال گذشته می‌باشد.

نظرخواهی «ایالت نامتحد» که در سال ۱۹۹۶ توسط گالوپ برای پروژه «پست مدرن» دانشگاه ویرجینیا انجام شده بود، بسیار ارزشمند بود. در این گزارش با بیش از دو هزار بزرگسال امریکایی مصاحبه‌های رو در رو انجام شده بود که هر کدام از این مصاحبه‌ها تا سه ساعت وقت گرفته بود.

این گزارش یکی از موجزترین و غنی‌ترین مطالعاتی است که از این دست در دهه ۹۰ صورت گرفته است.

۵- مصاحبه با سناتور "جرج میچل" در اکتبر ۱۹۹۶ و پس از کمک وی به کلیتون برای

آماده شدن جهت شرکت در مباحثه صورت گرفت.

۶- مجموعه واشنگتن پست به نام «شکاف در تعابیر اقتصادی» سرزمینی که دهانهای باز، نشانگر روزهای خوب اقتصادی آن است، روز یکشنبه ۱۳ اکتبر ۱۹۹۶ آغاز شد.

۷- رییس جمهور کلینتون در سال ۱۹۹۵ نقطه نظرات هوشمندانه خود را در مورد نیروی هوایی یک (ایرفورس وان) اعلام کرد و بعد حرف خود را پس گرفت احتمالاً او احساس کرده است که نظرات فی البداهه او خیلی به تشخیص بدبینانه رییس جمهور کارتر در مورد رکود امریکا نزدیک بوده است.

البته آقای کلینتون برخلاف آقای کارتر، دو مرتبه برای رییس جمهوری انتخاب شد.

۱-۲- از بین رفتن رؤیای امریکا

۱- نوشته‌های رابرت جی. شاپیرو در کتاب **ساخت پل**. این کتاب توسط یک سازمان سیاسی پیشرو (مجمع محققان حزب دموکرات) به چاپ رسید، تا با شروع کار رییس جمهور کلینتون در ژانویه ۱۹۹۷ همزمان شود. [ویل مارشال (ویراستار)، (لانهم، مریلند: رومن لیتل فیلد)]

۲- در مورد رکود و پایین آمدن دستمزدها، گزارش مؤسسه سیاست اقتصادی در مورد «سود بیشتر، دستمزد کمتر» که در روز کارگر در سپتامبر ۱۹۹۵ به چاپ رسید بسیار ارزشمند بود. این گزارش این طور نتیجه می‌گرفت که سودهای پس از کسر مالیات در سال ۱۹۹۴ در طول این بیست و پنج سال از بالاترین ارقام برخوردار بوده است. اما دستمزدهای ساعتی، بین سالهای ۸۹-۱۹۹۵ برای اکثریت عظیمی از نیروی کار، یکنواخت و یا توأم با رکود بوده است. در طول سالهای ۸۹-۱۹۹۴ دستمزد ساعتی یک کارگرد مرد به طور متوسط یک سنت در سال کاهش یافت که به دنباله روند حاکم بر چرخه تجاری در سالهای ۷۹-۱۹۸۹ بود. همچنین نگاه کنید به گزارش EPI در مورد افزایش آهسته دستمزدها در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۹۶.

نتیجه‌گیری این گزارش حاکی است که درآمد خانواده‌های معمولی امریکایی از سال ۱۹۷۹ یا ثابت بوده و یا افزایش بسیار کمی داشته است و درآمد طبقه متوسط در سالهای ۸۹-۱۹۹۲

کاهش داشته و علی‌رغم بهبود شرایط تا سال ۹۲ افزایشی نداشته است.

در اواخر سال ۱۹۹۶ حرکت‌هایی برای محاسبه مجدد نمایه قیمت‌های مصرف‌کننده یا CPI صورت گرفت که این ارقام را تغییر داد. من ارقام را از روش اصلی محاسبه CPI برداشته‌ام. حتی اگر قرار باشد از مقیاس‌های جدیدی استفاده شود سه عنصر کلیدی تغییری نخواهند داشت: نرخ درآمد هنوز بسیار بیشتر از آن چیزی است که در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ بوده است. درآمدها در دهه ۹۰ به آن سرعتی که اغلب امریکاییان انتظار داشتند افزایش پیدا نکرد. افزایش درآمد ثروتمندان بیشتر از کارگرانی با درآمد متوسط و فقرا بود. همچنین آنچه در مورد آمار اقتصادی و تقسیم‌بندی طبقاتی بسیار مفید بود مقاله شرایط امریکاییان بود که مجموعه‌ای از آمار دانشگاه کرنسل در مورد ایالات متحده می‌باشد.

۳- پل کندی مورخ کتاب، **ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ**، در مورد بدهی‌های ایالات متحده می‌نویسد (ص ۵۲۷): «از نقطه نظر تاریخی تنها نمونه دیگری از قدرتی بزرگ که در زمان صلح بدهی‌های بسیار داشت، فرانسه در سال ۱۷۸۰ بود که در آن بحرانهای مالی به آشفتگی‌های سیاسی داخلی تبدیل شد».

۴- مقاله بدیع "گری ویلنر" در مورد رونال دریگان در مجله نیویورک تایمز یازدهم اوت ۱۹۹۶ به چاپ رسیده است. در سالهای حکومت ریگان افزایش مخارج نظامی همراه با کاهش مالیاتها باعث شد کسر بودجه تقریباً به ۳ برابر برسد و در همان زمان کسری تجاری ۴ برابر شده بود.

در بیشتر تاریخ امریکا دولت فدرال در روزهای پربارش، مازاد و در روزهای بد اقتصادی با کسری مواجه بوده است. اما در نسل گذشته از زمان دولت کندی به بعد و البته به استثناء سال ۱۹۶۹ رؤسای جمهور دموکرات و جمهوری خواه در روزهای خوب و بد کسری بودجه یکسانی داشته‌اند.

در فوریه ۱۹۹۷ کاخ سفید ارقام بودجه سال مالی ۱۹۹۸ را اعلام کرد. این امر کشور را به میزان ۱۵ درصد هزینه بدهکار خواهد کرد.

ارقامی که بنا به دلیل سیاسی قابل کاهش نبودند عبارت بودند از: بودجه دفاع (۱۵ درصد)، تأمین اجتماعی (۲۳ درصد)، تأمین خدمات درمانی سالخورده‌گان (۱۲ درصد)، تأمین خدمات

درمانی نیازمندان (۶ درصد)، به علاوه دیگر حقوق، مانند مستمری سربازان و تغذیه کودکان. (۱۷ درصد)، باقی مانده هزینه‌های قابل حذف شامل دیگر مسایل از قبیل "اف.بی.آی" و پارکهای ملی، جاده‌ها و پروژه‌های زیر بنایی بود.

۵- آمار مربوط به ارقام مقامات انتخاب شده از «هیاهوی سیاسی» مارتین گراس گرفته شده است.

۶- *ایالات نامتحد* اثر "جاناتان راش" (نیویورک - رندم هاوس، ۱۹۹۴).

۷- همان.

۸- من خانواده مورین را در فوریه ۱۹۹۶ به هنگام مبارزات مقدماتی در نیوهامپشایر ملاقات کردم.

پت بوکانان در انتخابات مقدماتی جمهوری خواهان نیوهامپشایر برنده شد اما نتوانست به نام‌نویسی حزبی برسد.

نخستین بار در مقاله اصلی *نیوزویک*، در اوایل سال ۱۹۹۶ به عبارت «تروریست اقتصادی» برخورد کردم. گرچه این عبارت اغلب توسط رأی دهندگان معمولی برای توصیف جناح نه‌چندان شاد این تشکیلات در امریکا به کار می‌رود.

۹- *مجله امریکن اینتر پرایز* که توسط AEI به چاپ می‌رسد مقالات مفید بسیاری دارد از جمله می‌توان مقاله «شاخصهای مالیاتی و سوءظن دولت» در شماره مارس ۱۹۹۵، با مقاله «کار کنید! یا کار!» در شماره سپتامبر ۱۹۹۵ و «نگرانیهای اقتصادی» در شماره جولای ۱۹۹۵ را نام برد.

۱۰- ایالت نامتحد.

۱۱- مشکلات بهداشتی به تدریج در دهه ۹۰ تغییر پیدا کرد.

لایحه «کندی - کاسبام» که نقل و انتقال هزینه‌های بهداشتی را تضمین می‌کرد تا جولای ۱۹۹۷ به تصویب نرسیده بود که این زمان حدود یکسال بعد از ملاقات من با خانواده مورین بود.

۱۲- واشنگتن پست در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۹۶ گزارشی را توسط بنیاد خانواده کیزر به چاپ رساند.

۳-۱- جنگ پنجاه ساله آمریکا

۱- در آماده‌سازی این بخش من به ویژه مدیون دو کتاب هستم که توسط نویسندگان نیوزویک به چاپ رسیده است. کتاب *زندگی خوب و کاستی‌های آن* نوشته رابرت ساموئلسون که به وضوح مسأله تناقض و دوگانگی آمریکا را بررسی می‌کند و توضیح می‌دهد که چرا علی‌رغم اینکه شرایط ظاهراً خوب به نظر می‌رسد، امریکاییان هنوز احساس خوبی نسبت به مسایل ندارند.

"مایکل الیوت" در کتاب *روزی قبل از دیروز* نه تنها پیروزیهای آمریکا را در آنچه که او «عصر طلایی» بعد از جنگ جهانی دوم می‌نامد، به تصویر کشیده است بلکه نشان می‌دهد که گرایشها در این دوره چقدر غیرعادی بوده‌اند.

۲- مقاله تجدید نظر در امنیت ملی، تئودور سی سورنسن، مجله امور خارجه، تابستان

۱۹۹۰، دوره ۶۹، شماره ۳.

۳- نقطه نظرات نیوت گینگریچ از مطلبی، تحت عنوان «راهنمای شهروندان به سوی قرن بیست و یکم» گرفته شده است. این مطلب پیشگفتار کتابی است بنام *ایجاد تمدنی نوین* که توسط الوین و هایدی تافلر که هر دو آینده‌گرا هستند به چاپ رسیده است.

۴-۱- اشتغال در ایالات متحده مضطرب

۱- ماجرای جف وودوارد نخستین بار به عنوان بخشی از یک مجموعه مقاله در نیویورک تایمز به چاپ رسید. این مجموعه مقالات در مورد نگرانیهای اقتصادی بود که در اوایل ۱۹۹۶ مطرح می‌شد.

من جف وودوارد را در تابستان ۱۹۹۶ ملاقات کردم. مصاحبه با سناتور میچل مربوط به اکتبر ۱۹۹۶ می‌باشد.

۲- نقل قول از نشریه امریکن اینتر پرایز. مقاله اصلی این مجله در تاریخ جولای - اوت ۱۹۹۶ در مورد یک کارگر آمریکایی است که سعی می‌کند از پلکان بالا برود اما این پلکان بی‌پایان است و به گونه‌ای ساخته شده است که در واقع این کارگر هرگز نمی‌تواند بالاتر برود.

۳- من از نیروگاه فورد در کلیولند در سال ۱۹۹۵ و از دیتون و مکامب کانتی در سال ۱۹۹۶

بازدید کردم.

۴- بنابه نظرخواهی *براون یونیورسیتی* که در مارس ۱۹۹۷ چاپ شد، ۶۸ درصد از امریکاییان معتقد بودند که وفاداری شرکتها به کارکنان به نسبت ده سال گذشته کاهش یافته است و ۵۹ درصد نیز معتقد بودند که وفاداری کارکنان نیز از بین رفته است.

فصل دوم - جامعه خشمگین

۱-۲- مرگ قهرمانان امریکایی و ظهور فرهنگ قربانی‌پروری

۱- عبارت اربابان زبان‌شناسی از کتاب رابرت هیوز تحت عنوان «فرهنگ شکایت» گرفته شده است که نقدی کوبنده در مورد دو ایده و دو باور «دو نوع صحیح» در امریکا است: «انتخاب صحیح سیاسی» چپ‌گرایان و انتخاب «صحیح میهن پرستانه» راست‌گرایان که به همان اندازه نامعقول است.

۲- مرکز مطالعات سیاسی در ۱۸ آوریل ۱۹۹۶ مطلبی به چاپ رساند تحت عنوان: «تشخیص نارضایی رأی دهندگان سیاست، هویت و جستجو برای زمینه‌های مشترک». این پژوهش به این امر توجه کرده است که رأی دهندگان معتقدند که امروزه آنها باید هرچه بیشتر کارکنند تا تنها بتوانند نیازهای ضروری خود را برآورده سازند و یا به استاندارد زندگی سالها قبل پدران و مادرانشان در این سن برسند.

کاهش امنیت شغلی دغدغه اصلی بسیاری از این رأی دهندگان است. بسیاری از آنان نسبت به دوره بیکاری تجربه شخصی دارند و بیشتر آنان امریکا را مکانی می‌بینند که روزبه روز خشن‌تر و خطرناک‌تر می‌شود.

یکی از پاسخ دهندگان از این مطلب این‌طور نتیجه‌گیری کرد: «ما جامعه‌ای سرد و بی‌تفاوت و مردمانی سردتر و بی‌تفاوت‌تر هستیم».

۳- تحقیق یا نکلوپچ، که در متن به آن اشاره شده است، تحت عنوان «سه عنصر مخرب» در شماره پائیز *کترینگ ریویو* چاپ شده است.

۲-۲- حکم قانون و حکم وکلا

۱- این آگهی که ممکن است خیالی هم باشد، توسط والتراسون در *لایتنینگ اکسپلوژن* نقل شده است. تحلیل او از وکیل زدگی امریکا کمک شایانی در نوشتن این بخش نمود.

۳-۲- امریکای سیاه، سفید و سبز

۱- میلتنون و دکتر گوچس را در فوریه ۱۹۹۵ ملاقات کردم.

۲- نقطه نظرات آرتور فلچر از مصاحبه او با همکارم "بریجیت کندال" در مصاحبه با BBC در سال ۱۹۹۵ گرفته شده است.

۳- کتاب *دو ملت* اثر اندروهاکر منبعی بسیار ارزشمند بود. هاگر آمار جنایات FBI را نقل قول کرده است.

براساس تحقیقی که در مورد محکومیتها صورت گرفته است (واشنگتن پست، ۳۰ ژانویه ۱۹۹۷) میزان محکوم سازی امریکاییان آفریقایی تبار را ۷/۶۶ بار بیش از محکومیت سفیدپوستان دانسته است.

در سال ۱۹۹۸ این میزان به بیش از ۶/۸۸ مرتبه رسید. در این پروژه تخمین زده شده بود که ۱/۴۶ میلیون نفر سیاه‌پوست فاقد حق رأی وجود دارد که در کل جمعیت ۱۰/۴ میلیون نفری که حق رأی ندارند به حساب نیامده‌اند.

قوانین در سیزده ایالت، نیم میلیون سیاه‌پوست را به دلیل جنایاتی که قبلاً مرتکب شده‌اند، از رأی دادن محروم کرده است. ۹۵۰ هزار نفر بقیه نیز به دلیل زندانی بودن، آزادی مشروط و یا مجازات تعلیقی، واجد شرایط رأی دادن نیستند.

۴- پیش‌بینی جروم میلر و همچنین پژوهش در مورد داد و ستد مواد مخدر در محله‌های فقیرنشین در «شرایط امریکاییها نقل قول شده بود که راهنمای آماری دانشگاه کورنل در مورد امریکا در دهه ۹۰ می‌باشد. این مقاله در سال ۱۹۹۶ به چاپ رسید.

۵- سویت پی و پدر هزکیا ستوارت را در سفری به ارکانزاس در سال ۱۹۹۴ ملاقات کردم. در آن زمان کلینتون لایحه حقوقی جدیدی را مطرح کرده بود که در نتیجه آن ۱۰۰ هزار پلیس دیگر را به نیروی پلیس خیابان می‌افزود. وی همچنین از اعطای مهلت برای خرید و فروش سلاحهای

دستی (که اکنون «قانون بردی» خوانده می‌شود) و ممنوع کردن ۱۹ نوع سلاح مختلف حمایت کرد.

وی معتقد بود که هیچ‌یک از این دو قانون نمی‌تواند مشکل چندانی برای تشکیلات او به وجود آورد.

۶- وضعیت امریکاییها، (همان).

۲-۴- همدردی با مهاجران

۱- پیترو. دی - سالنیر؛ نویسنده گزیده همگون‌سازی شیوه‌های امریکایی در واشنگتن پست، ۹ فوریه ۱۹۹۷.

۲- لمر اسمیت، (نماینده کنگره) در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۹۶، سخنرانی کرد. دفتر او آماری از اداره تأمین اجتماعی تهیه کرد که نشان می‌داد از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۴ تقاضای بومیان امریکا برای دریافت کمک هزینه اجتماعی (مبلغی که به فقرا و امریکاییان مسن پرداخت می‌شد) به میزان ۴۹ درصد افزایش پیدا کرده است. تقاضای مهاجران برای استفاده از این کمک هزینه ۵۸۰ درصد افزایش داشت.

اسمیت، نماینده کنگره، این پدیده را تأثیر «مغناطیسی رفاه» می‌خواند.

۳- ارقام اداره آمار به نقل از "کری گلدبرگ" «نبرد خانواده‌های اسپانیایی - پرتغالی به عنوان فقیرترین فقرای امریکا» نیویورک تایمز، ژانویه ۱۹۹۷.

۴- با علم به موج جدید مهاجرت، چنانچه میزان مهاجرت سال ۱۹۹۵ را در دوران شکوفایی در ایس آیلند به حساب آوریم، می‌بینیم که در سالهای ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۴ به جای ۱۳ میلیون نفر ۲۳ میلیون نفر به این جزیره مهاجرت کرده‌اند. کاملاً بدیهی است که مهاجرت‌های غیرقانونی، دست‌کم هشت میلیون نفر دیگر به این رقم می‌افزاید.

۵- نقل از جرج برژاز در مقاله‌ای به نام *ارقام دردناک*، وال استریت ژورنال، ۲۶ آوریل

۱۹۹۶.

۲-۵- مار در کلیسا

۱- ایالت نامتحد.

۲- هنگامی که سعی داشتم دلایلی برای این باورهای پذیرفته شده که توسط آقای رابرتسون مطرح شده و توسط آقای بوکانان و سناتور دال تشویق شده بود بیابم، از پتیاگون پرسیدم که دقیقاً چه تعداد از سربازان امریکا در کنترل سازمان ملل قرار دارند. ظاهراً سخنگویان وزارت دفاع امریکا چنین سؤالاتی را نگران کننده دیدند و حاضر نشدند سخنانشان ضبط شود.

بسیاری از منابع آگاه در ایجاد این تصویر کمک کردند از جمله در فوریه ۱۹۹۵ در زمان سخنرانی مقدماتی بوکانان که آن موقع جریان داشت مطرح شد که در آن زمان از ۶۷ هزار نفر سپاه صلح سازمان ملل در سراسر جهان، تنها ۹۶۳ نفر، امریکایی بودند. یعنی درصد بسیار اندکی از جمع سربازان امریکا که در آن زمان بالغ بر ۱/۶۸ میلیون نفر بود.

تقریباً تمامی این نیروی اندک امریکایی (۸۴۶ نفر) در مقدونیه مستقر بودند. این سپاه تحت فرمان امریکا بودند نه سازمان ملل. او نیفورمهای سازمان ملل که به تن سربازان امریکایی است، گاه هیچ نیست مگر پوششی مناسب برای ایالات متحده که در واقع در جستجوی منافع خود می‌باشد.

تنها در مواردی بسیار نادر دیده می‌شود که سربازان امریکایی تحت فرمان سازمان ملل باشند. یک مقام آگاه به نمونه‌ای از این دست اشاره کرد که در آن بیست و چهار نفر از متخصصین مین‌یابی در کامبوج مشغول به کار بودند و یک زوج امریکایی نیز همراه آنها بسر می‌بردند. در این مورد افسر مسؤول عملیات، امریکایی نبود.

۳- نقطه نظرات پت رابرتسن در گزارش انجمن افترا منند نقل قول شده است. عنوان این گزارش «حقوق مذهبی - حمله به مدارا و پلورالیسم در امریکا. ص ۱۴» می‌باشد.

۴- ریچارد هافشتادر، شیوه پارانویید، در امریکن پالیسیکس (نیویورک - آلفرد-ای - نوپف

(۱۹۶۵)

۲-۶- اسلحه، خدا، همجنس‌بازان و سقط جنین

۱- این مطلب را جان اتان التر در مجله نیوزویک، ۱۷ اکتبر ۱۹۹۶ از مایونیهان نقل می‌کند و

وجود یک مصالحه منطقی را ضروری می‌خواند، زیرا هنگامی که سیاست با اعتقادات اخلاقی برخورد پیدا می‌کند، معمولاً حقیقت عقیم می‌ماند.

او نتوانست هیچ آمار و ارقام قابل اعتمادی در مورد تعداد سقط جنین‌ها ارائه دهد.

۲- دکتر جیمز کندی را در سال ۱۹۹۵ در فلوریدا ملاقات کردم. می‌توانید بحث‌های او با تشکیلات کلیتون در مورد اخلاقیات سنتی را در برنامه‌های تلویزیونی، شوهای رادیویی و یا در کتاب او به نام **شخصیت و سرنوشت - ملتی در جستجوی روح خود**، پی‌گیری کنید.

۳- گینگریچ تفسیری به نام **دشمن امریکاییان معمولی** را در برنامه با مردم، در تلویزیون CBS در تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۹۴ ارائه داد.

۴- سخنان پت بوکانان و همچنین سخنرانی و مباحثه سارا پردی با دنیس بری و همچنین دو تن از اعضای کنگره به نام رورا باکر و بیتس از گزارش‌های خود من نقل شده است. راهپیمایی ضد سقط جنین در مینه‌سوتا نیز از گزارش‌های شخصی من است.

۵- نقل از تی. اس. الیوت، در مقاله‌ای که درباره یکی از اشعار تنیسون به نام «در بزرگداشت» در مورد «ویژگی تردید» نوشته است.

فصل سوم - سیاستمداران خشمگین

۱-۳- حالت بی‌تفاوتی

۱- ایالت، نامتحد.

۲-۳- ایالات متحده بی‌تفاوت

۱- اغلب کاندیداهای جمهوری خواه - از جمله برنده‌نهایی آنان (باب دال) ایالت لویزیانا را به دلیل نفع شخصی تحریم می‌کنند. از لحاظ سنتی شروع مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری همیشه با آیووا و نیوهمپشایر بوده است. این دو ایالت کوچک و استثنایی، غیرتمندانه از توانایی خود استفاده می‌کند تا هر چهار سال یک‌بار در اواسط زمستان از توریست‌های سیاسی و مطبوعاتی که با ورود کاندیداها و هزاران هوادار آنها به این ایالات می‌آیند، پول خوبی به دست آورند.

در سال ۱۹۹۶ قرار بود که انتخابات از لویزیانا آغاز شود. اما سناتور دال تصمیم نداشت که غرور محلی را در آیووا و نیوهامپشایر جریحه‌دار کند و وانمود کرد که رأی‌گیری لویزیانا صورت نگرفته است. بسیاری از اهالی لویزیانا هم اجباراً همین را وانمود کردند.

۲- بنابه بررسی‌های ایالت نامتحد، ۶۰ درصد امریکاییان معتقدند که «افرادی مثل من» در تصمیم‌گیری‌های دولت امریکا نقشی ندارند و ۸۱ درصد فکر می‌کنند که سیاست، اغلب مثل صحنه تئاتر یا نوعی سرگرمی است.

۳- کتابِ مارتین گراس **هیاهوی سیاسی** نام دارد که در آن ریاکاری، منافع شخصی و فساد را در سیاست امریکا مشخص کرده است، به ویژه در عنوان کردن رشوه‌خواری‌هایی که مبارزات انتخاباتی بر پایه آن بنیان‌گذاری شده است، بسیار مهم است. کتاب او همچنین در زمینه حیف و میلهای دولت فدرال نیز مفید است.

۴- در سال ۱۹۹۲ کلینتون در انتخابات نیوهامپشایر نفر دوم شد و سرانجام پس از پشت سرگذشتن رسوایی‌هایی که او را درگیر کرده بود، توانست به سرعت حزبش را برای نامزدی انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی برساند.

سناتور دال نیز در سال ۱۹۹۶ در نیوهامپشایر نفر دوم شد و در واقع سرمایه و سازمان معتبر وی بود که بعد از انتخابات مقدماتی کارولینای جنوبی وی را به نامزدی ریاست جمهوری رساند. اما در انتخابات چهل ساله گذشته وضع به گونه‌ای بود که قبل از پیروزی مقدماتی نیوهامپشایر کسی نمی‌توانست برنده انتخابات ریاست جمهوری باشد (یا حداقل کاندیدا توری حزبش مشخص شود). گرچه در انتخابات سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ نتیجه رأی‌گیری در آیووا و نیوهامپشایر کمتر از قبل نشان دهنده نتیجه نهایی بود، اما باز هم اعتقاد عمومی این بود که تأثیر نهایی این دو ایالت که تناسبی با تعداد رأی دهندگان آن ندارد، بسیار بیشتر از ایالت‌های بزرگی همچون کالیفرنیا، فلوریدا، میشیگان، اهایو و پنسیلوانیا است که تنها هنگامی وارد گود می‌شوند که مسابقه در اصل تمام شده است.

۵- تشخیص ناخشنودی رأی‌دهندگان (همان منبع).

۶- ارقام مربوط به مخارج مبارزات انتخاب نمایندگان در سال ۱۹۹۶ از روزنامه واشنگتن پست، مورخ ژانویه ۱۹۹۷ گرفته شده است.

۷- ایالت نامتحد.

۸- ارقام مربوط به تعداد رأی دهندگان از طریق کترتیس گنس از کمیته مطالعات انتخابات امریکا به دست آمده است.

در سال ۱۹۹۲، ۱۰۴/۴ میلیون امریکایی رأی دادند یا ۵۵/۲ درصد. در سال ۱۹۹۶ تعداد رأی دهندگان ۹۵/۸ میلیون یا ۴۸/۸ درصد بود. این افت در تعداد رأی دهندگان علی‌رغم آسانتر شدن قوانین شرکت در انتخابات و افزایش ۵ میلیون نفر واجد شرایط رأی دهی پیش آمده است.

۳-۳- خانواده ویلبرن و توطئه بمب‌گذاری در اوکلاهاما

۱- من خانواده ویلبرن، فرماندار فرانک کیتینگ و استفن جونز را در آوریل ۱۹۹۶ ملاقات کردم که در آن زمان شهروندان اوکلاهاما خود را برای برگزاری نخستین سالگرد بمب‌گذاری آماده می‌کردند.

۲- حقیقت ندارد هر عضو کنگره ۱۳۳ هزار دلار در سال حقوق می‌گیرد، اما شما متوجه موضوع هستید.

۳-۴- فرهنگ توطئه - از «قرمز ترسی» تا «فدرال ترسی».

۱- کارل پویر (لندن، روتلیج، ۱۹۶۹، ج ۴، ص ۱۲۳).

۲- ارقام مربوط به نظرسنجی در مورد دولت و توطئه چینی‌های آن از گزارش ایالت نامتحد گرفته شده است. (همان منبع).

۳- جرج کنان، منابع رهبری روسیه، وزارت امور خارجه، جولای ۱۹۴۷.

۴- رویداد مربوط به X files (پرونده‌های مجهول) در اول دسامبر ۱۹۹۶ در ایالات متحده پخش شد.

۵- سناتور مک کارتی در سال ۱۹۵۱.

۳-۵- خبرهای ناگوار - ورود اطلاعات نادرست و استفاده از آن

۱- مجله تایمز ۲۱ اکتبر ۱۹۹۶ - «جنگهای خبری».

۲- جیمز فالوز، خبررسانی: چگونه رسانه‌ها پایه‌های دموکراسی در آمریکا را سُست می‌کنند (نیویورک - پانتئون، ۱۹۹۶).

۳- نمابری تحت عنوان چه کسی چه کسی را می‌کشد؟ که مورخ ۳۰ آوریل ۱۹۹۵ است. این نمابر دو ستونی است. در ستون سمت چپ زیر عنوان «گروه‌های شبه نظامی» تعداد کشته شدگانی که توسط فعالیت‌های ضددولتی گروه‌های شبه نظامی به قتل رسیده‌اند، درج شده است و در آن آمده: «هیچ یک از مرگ‌های گزارش شده در هیچ زمان و هیچ کجا به دلیل فعالیت گروه‌های شبه نظامی نبوده است» و در ستون سمت راست تحت عنوان: «عوامل دولتی، FBI، BATF و دیگران»، فهرست قتلهایی که توسط مقامات امریکایی صورت گرفته است، درج شده است. واکو - تگزاس، ۹۳/۹/۴، هشتاد و هفت کشته که در آن میان هفده کودک به چشم می‌خورد. «قربانیان هیچ جنایتی مرتکب نشده بودند».

روبی ریج، در ایداهو، ۹۳/۱۲/۸، دو نفر کشته (شامل مادری که کودکش را در آغوش دارد و یک پسر بچه ۱۴ ساله همراه با سگش). «قربانیان هیچ جنایتی مرتکب نشده بودند».

سپس در این نمابر فهرستی از حدود ۳۰ نفر ذکر شده است که به ماجرای کلیتون مربوط می‌باشند. که بازگوکننده اتهامات شنیع نوار ویدیوی حلقه قدرت کلیتون یا نامه نماینده سابق کنگره (ویلیام دان میر) می‌باشد.

۴- سخنرانی کندی، در گزارش ADL تحت عنوان «مسموم سازی امواج رادیویی» نقل شده است، (همان منبع).

۳-۶- چرا امریکاییان از واشنگتن متنفرند؟

۱- گزارش ایالت نامتحد.

۲- سناتور دال، رأی ماده اصلاحی قانونگذاری را از دست داد، هرچند که سرنوشت حکم کرد که این ماده اصلاحی مجدداً مطرح شود.

۳- سخنان جورج استفانو پولوس، مقاله «کن اولتا» در مجله نیویورکر مورخ ۱۸ نوامبر ۱۹۹۶ (ص ۵۹).

۴- ارقام مربوط به درآمدهای اعضای کنگره و سوء استفاده‌ها از دو کتاب مارتین گراس به نامهای *جنگال دولتی - واشنگتن از "الف" تا "ی" را هدر می‌دهد* و *هیاهوی سیاسی* و همچنین از مقاله پروفیسور آنتونی کینگ در ماهنامه آتلانتیک در ژانویه ۱۹۹۷ گرفته شده است.

فصل چهارم - بعد از خشم

۴-۱- مشکلات اخلاقی و ایالات متحده خشم

۱- مایکل بارون High Anxiety در مجله *امریکن انتر پرایز*، جولای ۱۹۹۶.

۲- توسط پروفیسور آنتونی کینگ از آتلانتیک مانتلی، ژانویه ۱۹۹۷.

۳- جاناتان راج - Demosclerosis، (همان منبع).

۴- آمار و ارقام CBD در مورد جمعیت مسن، از مقاله «آخرین بازی» در *نشنال جورنال*، مورخ ۷ سپتامبر ۱۹۹۶.

۵- تحقیق مشترک دانشگاه براون و پراویدنس جورنال، در مارس ۱۹۹۷ منتشر شد. ۶۸ درصد گفته‌اند که شرکتها به اندازه ۱۰ سال پیش قابل اعتماد نیستند. ۵۹ درصد گفته‌اند که وفاداری کارکنان نیز طی همین دوره کاهش پیدا کرده است و ۷۸ درصد مردانی که مورد نظرخواهی قرار گرفته‌اند احساس می‌کردند که شرکت‌هایشان به آنها خیانت کرده‌اند. براساس این تحقیق ثابت شد که در قراردادهای اجتماعی غش ایجاد شده است.

۶- نقطه نظرات ماریوکومو توسط همکار من بریج کندل، در تابستان ۱۹۹۶ گزارش شده است.

۷- مرکز کنترل بیماریها، ارقام مربوط به کودکان به قتل رسیده در ۲۶ کشور ثروتمند جهان را بررسی کرده است.

در ایالات متحده آمار مربوط به خودکشی کودکان زیر ۱۵ سال دو برابر دیگر کشورها بوده است.

در گزارش بسیاری از کشورها به CDC آمده است که هیچ قتلی که مربوط به کودکان زیر ۱۵ سال باشد وجود نداشته است. این ارقام در فوریه ۱۹۹۷ به چاپ رسیدند.

۸- موقعیت کودکان امریکایی. سالنامه بودجه صندوق حمایت از کودکان، ۱۹۹۶.
